

## الواح موسوم به هزاربیتی از آثار حضرت عبدالبهاء ۲. میثاق الهی در مسیر تاریخ

علاء الدین قدس جورابچی

از اهم آثار حضرت عبدالبهاء دو لوح مفصل و مبسوط است که به ترتیب در سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ هجری قمری (مقارن ۱۸۹۷ و ۱۸۹۸ میلادی) یعنی در سالهای نخستین دوره میثاق یا عهد اوفی، درباره عهد و پیمان حضرت بهاءالله و اهمیت و نقش اساسی و حیاتی آن در حفظ و حراست آئین بهائی و وحدت و یگانگی پیروان آن از آسیب و گزند تشتت و تفرقه و پراکندگی و نیز در دفاع از مقام و مرکزیت خود به عنوان جانشین و مبین آیات و مرجع اغصان و افنان و منتسبین و اهل بهاء عموماً، برابر آیات صریح کتاب اقدس و نص قاطع کتاب عهد و دیگر آثار نازله از قلم اعلیٰ از یک سو و در رد و ابطال دعاوی و تهمت‌های افترا آمیز و دروغین و گفته‌های بی پایه و مایه ناقضین به سرکردگی ناقض اکبر میرزا محمدعلی، برادر ناتنی و سالها کوچکترشان از سوی دیگر و سرانجام در بیان پند و اندرز و نصیحت و دعوت آنان به بازگشت به دامن آئین یزدان و ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان، از کلک گهربار آن حضرت در عکاً به رشته تحریر در آمد. این دو لوح در میان احباب در آن روزها بسبب طولانی بودن آن به الواح هزاربیتی موسوم و معروف گردید.

لوح هزاربیتی نخست در بیست و شش صفحه (مندرج در جلد چهارم مجموعه منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء چاپ آلمان در سال ۲۰۰۰

میلادی) به افتخار میرزا ابوالفضائل گلپایگانی مبلّغ و محقق و دانشمند و نویسنده عالیقدر و پراوازه بهائی و در روشنگری و پاسخ به پرسش‌های مندرج در عریضه اوست که با مطلع: «یا من وقف حیاته لاعلاء کلمة الله»، آغاز می‌گردد و در پی آن چنین می‌آید:

آنچه مرقوم فرموده بودید ملحوظ گردید و به دقت تمام حسب الوصیّت قرائت گردید. کَلِّمًا کَرَّرْتَهُ زَادَتْ حِلَاوَةَ تَا آنکه معانیش چون قند مکرّر مذاق را پر از شهد و شکر نمود، چه که منبعث از خیر خواهی بود. مرقوم فرموده بودید که "کلّ موقن به کتاب اقدس و کتاب عهد هستند هیچ منکری ندارد، پس این اختلافات چیست و از کجاست؟"

نزد آن جناب واضح است که «يَقُولُونَ بِالْأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» (۱) و از این گذشته استقامت شرط است به مجرد قول تمام نگردد، «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (۲) با وجود اقرار و اعتراف به کتاب اقدس و کتاب عهد، مخالفت در جمیع شئون مطابق نیاید....

لوح هزاربیتی دوم، با مطلع: «ای ربّ تری هجوم الامم و جولتها و غرور الملل و صولتها علی عبدک الفرید الوحید الغریب فی سجنک الاعظم» در چهل صفحه (مندرج در جلد چهارم مجموعه منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، چاپ آلمان در سال ۲۰۰۰ میلادی)، که موضوع گفتار ما در اینجاست، خطاب به میرزا جلیل مسگر خوئی از مؤمنین اولیه عهد ابهائی و آن نیز در جواب به عریضه اوست در زمینه عهد و میثاق.

میرزا جلیل خوئی همان کسی است که در پاسخ به پرسش‌های او و بویژه موضوع «عصمت کبری»، لوح اشراقات از الواح مهمه و متممه

کتاب مستطاب اقدس در عکا از قلم اعلیٰ به اعزازش نازل گردیده است. نامبرده به حضور حضرت بهاءالله در عکا مشرف گردیده و مورد الطاف و عنایات آن حضرت واقع شده بود. با این همه، پس از صعود جمال قدم، جلیل خوئی نغمه ناموزون بی وفائی سرداد و آواز ناخوش پیمان شکنی آغاز کرد و با میرزا محمد علی ناقص اکبر همراه و دمساز شد و از زمره ناقضان عهد و پیمان حضرت بهاءالله به شمار آمد.

محرک و مشوق و معلم نامبرده در این رهگذر، شیخ جمال الدین بروجردی یا جمال بروجردی معروف به آقا جمال و ملقب به "اسم الله الجیم" و "اسمی جمال" از قلم اعلیٰ، بود که در عهد ابهی و سالهای نخستین دوره میثاق در جمع بهائیان بویژه در ایران نفوذ و قدرتی بسزا داشت و خود را قائد و پیشوای احباب در مهد امرالله می پنداشت و از نظر علم و عرفان خویش را برتر از دیگران می انگاشت و سالی چند پس از صعود حضرت بهاءالله نیز سرآمد ناقضان عهد و پیمان و بزرگترین حامی و پشتیبان میرزا محمد علی ناقص اکبر در آن بوم و بر بشمار آمد و در سال ۱۳۱۶ هجری قمری (۱۸۹۹ میلادی) که آثار نقض و مخالفت با حضرت عبدالبهاء به روشنی ظاهر گردید، از سوی آن حضرت از جامعه اسم اعظم طرد و برکنار و در لوحی از قلم میثاق به «گفتار» (3) موسوم و در میان احباب به «پیر گفتار» معروف گردید.

جمال بروجردی آدمی بسیار مغرور و خود خواه و از خود راضی و از خضوع و خشوع و وارستگی چه در اندیشه و گفتار و چه در رفتار و کردار بی بهره و نصیب بود. حضرت بهاءالله با آگاهی از این حالات بارها در الواح نازله بگونه‌ای او را پند و اندرز داده‌اند و نصیحت و دلالت فرموده‌اند و از جمله در لوحی چنین می‌فرمایند: «...ای

جمال، الیوم باید به محبت و مرحمت و خضوع و خشوع و تقدیس و تنزیهی ظاهر شوید که احدی از عباد از اعمال و افعال و اخلاق و گفتار شما روائح اعمال و گفتار امم قبل استشمام ننماید... ای جمال، غیب منبع لا یدرک ینوح و یبکی، چه که استشمام نمی‌نماید آنچه را که الیوم محبوبست. اهل حق باید به اخلاق او ظاهر شوند آنه هو ستار العیوب و علام الغیوب و غفار الذنوب... احبای الهی در هر مجمع و محفلی که جمع شوند باید به قسمی خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی ظاهر شود که ذرات تراب آن محلّ شهادت دهند به خلوص آن جمع و جذبه بیانات روحانیّه آن انفس زکیّه ذرات آن تراب را اخذ نمایند نه آنکه تراب به لسان حال ذکر نماید: انا افضل منکم، چه که در حمل مشقات فلاحین صابرم و به کلّ ذی روح اعطای فیض فیاض که در من ودیعه گذارده نموده و می‌نمایم. مع همه این مقامات عالیّه و ظهورات لاتحصی که جمیع مایحتاج وجود از من ظاهر است، به احدی فخر ننموده و نمی‌نمایم و به کمال خضوع در زیر قدم کلّ ساکنم.... لذا باید کلّ با یکدیگر به رفق و مدارا و محبت سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد یا نرسیده باشد باید به کمال لطف و شفقت با او تکلم نمایند و او را متذکر کنند من دون آنکه در خود فضلی و علوی مشاهده نمایند. اصل الیوم اخذ از بحر فیوضات است دیگر نباید نظر به کوچک و بزرگی ظروف باشد. یکی کفی اخذ نموده و دیگری کأسی و همچنین دیگری کوبی (۴) و دیگری قدری (۵)... امری از حق پوشیده نبوده و نیست، اگر به رضای حق حرکت نمایند به فیوضات لا تنهایی فائز خواهند شد...» (۶)

جمال بروجردی چهار سال پس از صعود حضرت بهاءالله به آذربایجان رهسپار شد و جلیل خوئی را قائم مقام و نایب خود در آن سر زمین

تعیین نمود و او را تشویق و تحریض کرد که با احبّاً در پنهانی دیدار و گفتگو نماید و تخم دشمنی و نفاق نسبت به حضرت عبدالبهاء را در قلوبشان بیفشاند. جلیل خوئی در این راه بیشتر راغب و کوشا گردید هنگامیکه میرزا محمد علی ناقص اکبر نامه‌هایی انباشته از تهمت و افترا و اکاذیب و شبهات بی مایه و پایه در ردّ و مخالفت با حضرت عبدالبهاء به آذربایجان فرستاد.

حضرت ولیّ امرالله در توقیع نوروز صد و یک بدیع خطاب به احبّای شرق دربارهٔ جمال بروجرودی، کارهای او و فرجام حال او چنین می‌فرماید: "پیر کفتار، جمال تبه‌کار که به اهل شرور بیبوست و ناقص جحد (مراد: میرزا محمد علی ناقص اکبر) را تأیید و تشجیع و تقویت نمود و وعدهٔ نصرت داد، محلّ سیاط قهر و غضب الهی گشت و به ذلّت مبین بیفتاد و به حسرت تمام با دست تهی به مقرّ خود راجع گشت."

باری، حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی خطاب به جلیل خوئی، او را مورد مهر و محبّت قرار می‌دهد، به وفا داری نسبت به عهد و پیمان الهی نصیحت و دلالت می‌فرماید، به تفصیل حقیقت و چگونگی عهد و میثاق حضرت بهاءالله را بیان می‌نماید و دلایل و براهین متقنه در اثبات راستی و حقانیت آن ارائه می‌دهد و در توجیه و توضیح مقولهٔ عهد و میثاق بطور عام قلم می‌زند و بر پایهٔ اعتقاد شیعیان که معتقد به جانیشینی و امامت بلافصل علی ابن ابی طالب بعد از حضرت محمد هستند و با توجه به پیشینهٔ شیعی بودن جلیل خوئی و داشتن این باور و عقیدت، به عواقب ناگوار و فرجام ناهنجار پیمان شکنی عمر خلیفهٔ دوم از خلفای راشدین در دورهٔ اسلام، برای نمونه و مثال، اشارت می‌فرماید.

پس از صدور این لوح، حضرت عبدالبهاء در زمانی که در ارض اقدس آتش نقض و مخالفت بویژه توسط بستگان نزدیک آن حضرت افروخته

شده بود و جامعهٔ پیروان اسم اعظم را تهدید به تشتت و دو دستگی و نفاق می‌نمود، میرزا محمود زرقانی از مؤمنان امین و وفادار را که سالها بعد به افتخار همراهی با آن حضرت در اسفار تبلیغی اروپا و امریکا نائل آمد و به نگارش و چاپ خاطرات آن سفرهای تاریخی موقّیّت آمیز در مغرب زمین در دو مجلّد زیر عنوان «بدایع الآثار»، توفیق حاصل کرد و نیز سالیانی چند وظیفهٔ منشی‌گری حضرت ولیّ امرالله را در آغاز ولایت عهده دار گردید، بسوی تبریز اعزام و مقرّر می‌فرماید که لوح را برای جلیل خوئی از آغاز تا انجام بخواند بی آنکه اصل یا سواد آن را به دست او بسپارد. و حکمت این دستور شاید این بوده است که چون حضرت عبدالبهاء در این لوح پندار و گفتار و کردار ناقضانه و ناسازگارانهٔ میرزا محمد علی ناقص اکبر را با پندار و گفتار و کردار عمر خلیفهٔ دوم اسلام مشابه و همانند قلمداد می‌فرماید، از اینرو نخواستند که در آن هنگام آتش نقض بیشتر شعله ور شود و برای مخالفت ناقضان در داخل جامعه و دشمنی مخالفان در خارج آن، بهانه و دست آویزی بدست دهند.

باری، جلیل خوئی از متن لوح بدین گونهٔ تمام و کمال با خبر گردید، اما چه سود و فایده، زیرا نصایح مشفقانه و اندرزهای حکیمانه و راهنمایی‌های روشنگر مرکز عهد و پیمان الهی در او مؤثر نیفتاد و خواهش‌های نفسانی و غرور و خودخواهی از یک سو و شهوت رهبری و سروری و نامجویی از سوی دیگر، دیدهٔ درونش را کور و نابینا و گوش هوشش را کر و ناشنوا کرد و در مرداب خسران و زیان روحانی گرانبار همچنان غوطه‌ور و گرفتار بماند و خود از مصادیق بارز بیان حضرت عبدالبهاء در پایان لوح هزاربیتی: «فسوف تریّ النّاقضین فی خسران مبین»، بشمار آمد، غافل از اینکه به فرمودهٔ آن حضرت: «هرگز آفتاب عهد به قوّت اهل مهد پوشیده نشود و رخ مهر

تابان به همسات (۷) خفّاشان (۸) رنجیده نگرده و سیل فیض بهاران  
به مشتی خاک مسدود نشود و نسیم ریاض میثاق مقطوع  
نگردد....». (به یادداشت‌های "الف" رجوع کنید)

### نگاهی به مضامین لوح هزاربیتی

حضرت عبدالبهاء لوح هزاربیتی خطاب به جلیل خوئی را با مناجاتی به  
زبان عرب بدین سان آغاز می فرماید:

هو الله

ای ربّ تری هجوم الامم و جَوَلتْها و غرور الملل و صَوْلتْها علی  
عبدک الفرید الوحید الغریب فی سجنک الاعظم و تنظر توارد  
السَّهام و تتابع الرِّماح و تکاثر السِّیوف و تکاثف الصِّفوف من کلّ  
الارجاء و الانحاء. فاصبحت النّصال هالّة حول الجسم النّحیل  
کالهلال و غَدتْ تکاثر توارد السِّیوف الحِداد تجعله تحت الظلال.  
و مع هذه البلیة الدهماء و المصیبة العمیاء قام الاحباء علی اشدّ  
الجفاء و دخلوا یا الهی فی میدان الکفاح <sup>بیهام</sup> و سنان و سیوف و  
رماح و صَوَّبوا النِّبال الی عبدک الاعزل من السِّلاح و ظنّوا یا الهی  
بأنّ هذا هو الفلاح و النّجاح. هیئات هیئات فسوف یرون انفسهم  
فی مهاوی الرّدی و حفرات الشّقی و غمرات العمی و ینوحون و  
یبکون علی ما فرطوا فی جنب الله و هتکوا حرمة الله و نقضوا  
میثاق الله و نکسوا رایة الله و فرّقوا کلمة الله و شتّتوا شمل مرکز  
العهد و نثروا ما نظمه ید الفضل. ای ربّ اتّخذوا میثاقک هزواً و  
عهدک ملعباً و صعودک مغنماً و مرکز میثاقک سُخریّاً. ای ربّ  
اغفر ذنوبهم و استر عیوبهم و کفر عنهم سیئاتهم و أرجعهم الیک و  
اجمعهم تحت لواء میثاقک و اخلع عنهم القمیص الرّیث و البسهم

رداء التقدیس انک انت الکریم الرّحیم. ع ع

مضمون این مناجات به فارسی این است: پروردگارا، هجوم و تاخت و تاز امم و غرور و خشم و غضب ملل را بر این بنده یکه و تنها و بی یار و یاور در این سجن اعظم، می بینی و فرو ریختن تیرها و پیاپی آمدن نیزه ها و افزونی شمشیرها و انبوهی صف ها را از همه سو و از همه جا، می نگری. پیکانها حلقه وار پیرامون کالبد رنجور و نزار او چون هلال گردیده و افزونی فرود آیی شمشیرهای برنده سایبان او شده است. و با همه این رنج و محنت و سختی و مصیبت، خداوندا، احباً نیز بر بی وفائی و جفا بپا خاسته و با تیر و شمشیر و خدنگ به میدان جنگ و نبرد در آمده و این بنده بی سلاح را هدف و آماج ساخته و همچو گمان کرده اند که این کار مایه رستگاری و فلاح است.

ای افسوس و دریغ که بزودی خود را در مفاک هلاک و نابودی و گودال تباه و تیره بختی و گرداب کوری و نابینایی بیابند و از اینکه در آستان الهی قصور و کوتاهی نموده اند و پرده حرمت ربّانی را دریده اند و عهد و پیمان خداوندی را شکسته اند و پرچم یزدانی را واژگون کرده اند و کلمه ایزدی را از هم گسیخته اند و آنچه را که دست فضل و عنایت خدایی ساخته و پرداخته بود، از هم پاشانیده اند، به گریه و زاری نشینند.

ای پروردگار، اینان میثاق ترا به مسخره گرفتند و پیمان ترا بازیچه انگاشتند، صعودت را غنیمت شمردند و مرکز عهده را ریشخند کردند.

ای پروردگار، گناهانشان را ببخشا و عیوبشان را بپوشان و از زشتکاری هاشان بگذر و آنان را بسوی خویش بازگردان، پیراهن پوشیده نقض از تن ها بدر آر و جامه پاکی و تقدیس در برکن. تویی بخشنده و مهربان.

باری، پس از آن حضرت عبدالبهاء جلیل خوئی را مخاطب ساخته و با



کلماتی لطیف و دلنشین و ظریف و مهرانگیز باب سخن را چنین می‌گشاید:

ای رفیق، اگر بدانی که به چه حبی قلم گرفته و به تحریر این نمیکه (۱) پرداخته، البته به مجرد ملاحظه در شوق و شعف آئی و وجد و طرب کنی که الحمد لله چنین غمخوار غمگساری دارم و چنین یار مهربانی که در چنین احزانی و بلایا و مصائب بی‌کرانی و گرداب عذابی به این محبت به نگارش جواب نامه پرداخته و با یاد یاران همدم گشته در یومی که «تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» (۲)، او به ذکر بدیع دوستان سدید (۳) پرداخته و به درگاه احدیت عجز و نیاز می‌نماید که تأیید و توفیق بخش و عنایت فرما... (به یادداشت‌های "ب" ر.ک.)

### موضوعات دوازده‌گانه

حضرت عبدالبهاء سپس در دنباله لوح از مطالبی سخن می‌رانند که ما در اینجا زیر دوازده موضوع با آوردن بخش‌هایی از اصل لوح و توضیحات لازم و روشنگر زیر عنوان «یادداشت‌ها» در پایان هر بخش، به شرح آن می‌پردازیم:

موضوع نخست: در باره روشنی و وضوح عهد و پیمان در این ظهور و تعیین مرکز میثاق و مرجع اهل بهاء و مبین آیات بر پایه کتاب اقدس و کتاب عهد، از جمله چنین می‌فرماید:

در هر کور اگر چه امرالله ظاهر ولی به وضوح این کور اعظم در هیچ کوری امر واضح و عیان نبود... و در این کور نیز هیچ امری به وضوح و ثبوت و قوت و عظمت عهد و میثاق نه. جمال قدم... سی

سال قبل از صعود در مواضع متعدده از کتاب اقدس... به صراحت و توضیح من دون تأویل و تلویح سبیل را واضح و دلیل را لائح فرمودند و تکلیف الهی و دینی و روحی و ظاهری و باطنی کل را تعیین کردند... تا این ضوابط و روابط الهیه در کینونات بشریه تمکن تام حاصل نماید و حصن رزین امرالله چون سدّ سدید حدید حصین و متین شود و کسی رخنه نتواند. مبین کتاب مبین را به اوضح تصریح تعیین فرمودند و مرکز میثاق را شهره آفاق کردند و گذشته از بیان شفاهی به اثر قلم اعلیٰ و نصّ صریح ابهی کتاب عهد نازل و جمیع شبهات محتمله را زائل فرمودند... با وجود این، معدودی محدود هوس سروری نمودند و اوهام مهتری، با کلاه تتری (۱) تاج برتری جویند و به قوتی چون بعوض (۲) نفوذ در میثاق خواهند و راه ستمگری پویند که مرکز میثاق را منسی (۳) آفاق کنند و قطب دایره عهد را خارج از محیط اشراق. هیئات، هیئات (۴)، هرگز آفتاب عهد به قوت اهل مهد پوشیده نشود و رخ مهر تابان به همسات خفاشان رنجیده نگردد و سیل فیض بهاران به مشتوی خاک مسدود نشود و نسیم ریاض میثاق مقطوع نگردد... (به یادداشت‌های موضوع نخست ر.ک.)

موضوع دوم: در باره آیات و تصریحات و اشارات حضرت بهاءالله در کتب و آثار نازله در زمینه عهد و پیمان و تعیین حضرت عبدالبهاء به عنوان مرکز میثاق و مرجع اهل بهاء و مبین آیات، از جمله چنین می‌فرماید:

ای احبّای الهی... می‌گویند: آیات الله میزان است، که می‌گوید نیست؟ لکن از برای این آیات مبین منصوص مخصوص تعیین شده، نه آنکه هر مغلّ مبغضی و یا جاهل طالب عوضی دخل و تصرف در آیات الله نماید و به هوای خود معنی نماید... ای

احباب، شما را به خدا قسم، تبسم نمائید، «اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المآل، توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم» (1)، منسوخ گشت و "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ" عمر (الف) مثبت شد و آیه منصوصه «یا اهل الانشاء، اذا طارت الورقاء عن أیک الثناء و قصدت المقصد الأقصى الأخری أرجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الی الفرع المنشعب من هذا الأصل القویم» (2)، مهمول (3) و فراموش شد و دسیسه عمرو بن عاص که قرآن سر نیزه کرد و ندعوکم الی کتاب الله گفتم، مقبول و معمول شد (ب). و «وصیت الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند...» (4)، از لوح قلوب محو شد و روایات کعب الاحبار (5) مشهور اقطار شد... «یا غصنی الاعظم... انا جعلناک حرزاً للعالمین و حفظاً لمن فی السموات و الارضین و حصناً لمن آمن بالله الفرد الخیر. نسأل الله بأن یحفظهم بک و یغنیهم بک و یرزقهم بک و یلهمک ما یرزقهم بک و یغنیهم بک و یغنی لاهل الانشاء و بحر الکرّم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی الامم... و نسأله أن یسقی بک الأرض و ما علیها لتنبت منها کلاً الحکمة و البیان و سنبلات العلم و العرفان...» (ج)، از افکار زائل شد و حکایات و قصص مؤتفکه (6) ورد زبان حاضر و غائب گردید و امثال این بسیار...

توضیح آنکه:

الف - عمر ابن خطاب از صحابه پیامبر اسلام و دومین خلیفه از خلفای راشدین است از سال ۱۳ هـ. ق. تا ۲۳ هـ. ق. (۶۳۴ تا ۶۴۴ میلادی). عمر در سال پنجم پیش از هجرت اسلام آورد و دخترش حفصه را به همسری رسول اکرم در آورد. او نخستین کسی است که در میان مسلمانان به «امیر المؤمنین» خوانده شد و پیامبر اسلام او را

بخاطر راستی و درستی قضاوت و داوری‌اش، «فاروق» لقب داده یعنی کسیکه جدا کند حق را از باطل. عمر شخصی مدبر و با هوش و دلیر بود و در زمان خلافتش تاریخ هجری ایجاد گردید و بیت المال بنیاد نهاده شد و عراق و ایران و مصر و شام بدست مسلمانان فتح گردید. عمر در سال ۲۳ هـ. ق. (۶۴۴ میلادی) بدست یک برده ایرانی بنام فیروز معروف به ابو لؤلؤ به قتل رسید. شیعیان می‌گویند که پس از درگذشت پیامبر اسلام، عمر ابن خطاب گفته است: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» یعنی، کتاب قرآن ما را کفایت و بسنده است.

حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح در باره چگونگی اعطای لقب «فاروق»، به عمر از سوی رسول اکرم چنین می‌فرماید:

ما بین یکی از یهود و صحابه نزاع واقع شد. یهودی به محاکمه حضرت اقبال نمود و مسلم به کعب بن اشرف مایل. به اصرار یهودی خدمت حضرت حاضر شدند و صدر الحکم لليهودی... بعد مسلم اعراض نموده مذکور نمود که می‌رویم نزد عمر بن خطاب. بعد از حضور تفصیل را ذکر نمودند. فقال عمر: أن اصبر الی أن أتیک. دخل البيت وأخذ السیف و رجع و ضرب عنقه و قال: هذا جزاء من لم یرض بما حکم به رسول‌الله. فلما بلغ الرسول سماء بالفاروق و من ذلك الیوم لُقِبَ بهذا الاسم... " (مجموعه اقتدارات صفحه 121 و 122)

ب - «دسیسه عمرو بن عاص...» - عمرو بن عاص یا عمروعاص از صحابه پیغمبر و از سرداران معروف اسلام بود و هم او بود که در جنگ «صفین» بین علی ابن ابی طالب و معاویه، به پیشنهاد دغلبازانه‌اش، سپاهیان معاویه قرآن بر سر نیزه افراشتند و در نتیجه سپاهیان علی ابن ابی طالب دست از جنگ برداشتند و برای رفع اختلاف و منازعت به حکمیت تن در دادند که سر انجام باز به شیوه

فربیکارانۀ عمرو بن عاص موضوع حکمیت به زیان علی ابن ابی طالب و سود و خلافت معاویه منجر گردید. ناگفته نماند که عمرو عاص در نزد شیعیان مثل بارز مکر و فریب و نیرنگ بشمار می آید.

ج - "یا غصنی الاعظم..." - لوحی است از قلم حضرت بهاء الله به اعزاز حضرت عبدالبهاء. مضمون بیان به فارسی این است: ای غصن اعظم من، ما ترا پناهگاهی برای آدمیان و حافظ و نگاهبانی برای اهل زمین و آسمان و دژ محکم و استواری بجهت مؤمنان به خداوند یکتا و آگاه، مقرر داشته ایم. از خدا می خواهیم که بواسطه تو آنان را حفظ و نگاهداری فرماید و غنی و بی نیاز سازد و رزق و روزی دهد و نیز ترا ملهم سازد به آنچه که برای جهانیان مطلع غنا و بی نیازی و دریای بخشش و کرم و مشرق فضل و عنایتش باشد. و از او مسئلت می نمائیم که بواسطه تو زمین دلها را سقاییه و آبیاری نماید تا گیاه حکمت و بیان و خوشه های علم و عرفان از آن روئیده شود.

ناگفته نماند که حضرت بهاء الله در لوحی به اعزاز حاجی ابراهیم خلیل قزوینی و در پاسخ به پرسش های او، از جمله درباره فرزندانشان و بویژه درباره یکی از آنان و خصوصیات و ویژگیهای او چنین می فرمایند:

...فاعلم بانّ ابنائی ان یتبعون احکام الله و لا یتجاوزون عما حدّد فی البیان کتاب الله المهیمن القیوم و یأمرون انفسهم و انفس العباد بالمعروف و ینهون عن المنکر و یشهدون بما شهد الله فی محکم آیاته المبرم المحتوم و یؤمنون بمن ینظره الله فی یوم الذی فیہ یحصی زمنّ الاولین و الآخرین و فیہ کلّ علی الله ربّهم یعرضون ... اذّا فاعلموا بانّهم اوراق الشّجرة التّوحید و اثماره و بهم تمطر السّحاب و ترتفع الغمام... و الذی منهم ینظر بالفطرة و یجری الله من لسانه آیات قدرته و هو ممّن اختصّه الله علی امره...

(مائدهٔ آسمانی، جلد اول، صفحات 66، 67 و 68)

مضمون گفتار به فارسی این است: ...بدانکه، پسران من آناناند که از احکام الهی پیروی نمایند و از آنچه که در کتاب خداوند نگهبان و پاینده یعنی کتاب بیان، وضع و مقرر گردیده پا فراتر نگذارند و خود و دیگران را به کارهای نیک و پسندیده فرمان دهند و از کارهای زشت و ناپسندیده باز دارند و به آنچه خداوند در آیات واضح و ثابت و استوارش گواهی داده، گواهی دهند و به من یظهره الله در روزی که همهٔ زمان ها از آغاز تا انجام در آن شمرده گردد، مؤمن شوند، همان روزی که در آن همهٔ مردمان از خداوندگار جهان روی بر می گردانند... پس بدانید که آنان برگ و بار درخت یگانگی خداوندند و بواسطهٔ آنان باران ببارد و ابر در آسمان بالا رود... و یکی از آنان از روی فطرت ظاهر می شود و خداوند از زبان او آیات قدرتش را بیان می فرماید و اوست که خداوند برای امرش برگزیده است. - (به یادداشت های موضوع دوم ر.ک.)

موضوع سوم: در بارهٔ اینکه حضرت عبدالبهاء برابر نص کتاب اقدس و کتاب عهد جمال قدم، مرجع اهل بهاء و مبین کتاب است و از این رو اظهار نظر در صحت و اعتبار الواح و آثار از وظایف و اختیارات اوست، از جمله چنین می فرماید:

به نصّ جلیل، این عبد مبین کتاب مبین است و آثار آنچه در تحت تصدیق این عبد نه شایان اعتماد نیست مگر به اثر قلم اعلیٰ، آن نیز باید نهایت دقت و فحص دقیق شود که نقطه ای تزئید و تنقیص و تصحیف (۱) نگردد، قضیهٔ فاقبلوه (۲) به تصحیف، فاقتلوه (۳) شد، از خاطر نرود. پادشاه شام نورالدین سلجوقی (۴) امرنامه ای به حلب (۵) نگاشت عبارتش این: اذا وصلکم امری هذا، فاحصوا کلّ

الیهود فی حلب، یعنی جمیع یهود حلب را بشمارید. کاتب بعد از توقیع (۶) و تمهیر (۷) فرمان، غفلت نمود، مگسی نقطه‌ای از فضلات (۸) بالای حای «احصوا» (۹) گذاشت، «احصوا» (۱۰) شد. به ورود فرمان، جمیع یهود مظلوم را جمع نموده بلای عظیمی بر آن بیچارگان وارد آوردند. چون کیفیت منتشر و مسموع پادشاه گشت، بسیار برآشفت و دشنام گفت و از غضب برافروخت و کاتب را مورد عتاب ساخت. چون حقیقت مسئله معلوم گشت، مشهود شد که این تصحیف و تحریف (۱۱) را یک ذبابه (۱۲) ضعیف نموده. ملاحظه فرمائید تصحیف و تزئید نقطه‌ای چه ظلم عظیم و فساد شدید بر پا نمود. از این قیاس کنید، علی الخصوص جمیع امانات و اوراق این عبد را متزلزلین غصب و ضبط نمودند...

(به یادداشت‌های موضوع سوم ر. ک.)

**موضوع چهارم:** درباره دو جانپه یا چننه محتوی اوراق و مهرها که حضرت بهاء‌الله پیش از صعود و در روزهای پایان زندگانی، به حضرت عبدالبهاء سپرده بودند، از جمله چنین می‌فرماید:

جمال قدم... در ایام اخیره وقتی که در فراش تشریف داشتند، این عبد به قصر رفت و شب و روز در ساحت اقدس بودم... روزی فرمودند: اوراق من را جمع کن. از این فرمایش چنان طیش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که شرح نتوانم. مکرر امر قطعی فرمودند، محض اطاعت با کمال ارتعاش دل و دست مباشرت به جمع اوراق نمودم و دو جانپه (۱) بسیار بزرگ بود که در وقت تشریف بردن به قصر و مراجعت به عکا جمیع اوراق و ما یتعلق محبوب آفاق در آن دو جانپه گذاشته می‌شد... باری، جمیع اوراق و امانات و خواتم و سجع‌های مهرهای مقدس (۲) را در آن دو

جانظه گذاشته بستیم. فرمودند: تعلق به تو دارد. بعد رزیه کبری رخ نمود... سراج هدی از ملاء ادنی صعود نمود و در زجاجه ملاء اعلی بر افروخت... چون خواستیم جسد مطهر را غسل و آب پاک و ماء طهور را به نفحات آن تن چون بلور معطر نمائیم، یکی از اهل فتور به این عبد گفت: این دو جانظه را بدهید بدهم میرزا بدیع الله (۳) به غرفه خویش برد و محافظه نماید، زیرا در اینجا آب موج خواهد زد. این عبد از شدت صدمه کبری و قوت رزیه عظمی مدهوش و محو و فانی گشته و به هیچ وجه گمان چنین ظلم نمی گشت. لهذا آن دو جانظه را بتمامه تسلیم نمودم... چون یوم تاسع تلاوت کتاب عهد گشت و معانی میثاق در مذاق اهل وفاق حلاوت شهد بخشید، حزبی مسرور و مستبشر گشتند و بعضی مغموم و متحسر. آثار بشارت کبری در وجوه احباً ظاهر گشت و غبار کدورت عظمی در بشره اهل هوی نمودار گردید به قسمی که جمیع حاضرین ملتفت شدند و از همان یوم اساس نقض گذاشته شد و دریای وهم به موج آمد، آتش فساد بر افروخت و قلوب مخلصین بسوخت، روز به روز این آتش شعله ور گشت و این غبار بلندتر شد. تا یکی از حضرات افنان توقیعی جدید داشت و استدعا نمود که فوق توقیعی به خاتم مبارک مزین گردد، ذکر شد که یک خاتم از خاتم‌های مبارک بدهید تا این توقیع را مزین نمایم. در جواب گفتند خبری از خاتم‌های مبارک ندارم! گفته شد که جمیع خاتم‌های مقدس در جانظه و در گنجه مبارک بود و جانظه را من تسلیم شما نمودم، گفت: من ندیدم و نمیدانم! از این جواب قسم به روح صواب چنان ارتعاشی در بدن حاصل شد که وصف نتوانم، حیران و سرگردان ماندم و گریان و نالان شدم که این چه فتنه عظمی بود و چه ظلمت دهماء که ظاهر گشت... (به یادداشت‌های موضوع چهارم ر. ک.)



موضوع پنجم: در بارهٔ این که حضرت عبدالبهاء در توجیه و توضیح شأن و مقام خود، خویش را عبد عبد بهاء می‌خواند و محو و نابود و ذرهٔ مفقود در آستان جمال ابهی می‌شناسد، از جمله چنین می‌فرماید:

در سنهٔ صعود، به عراق مکتوبی ارسال گشت که مضمونش به این معانی مشحون(۱): اعلم أنّ العبودیة فی عتبه(۲) السّامیة(۳) هی تاجی الوهّاج(۴) و اکلیلی(۵) الجلیل و بها افتخر بین الملائعین. و همچنین صفحه‌ای مرقوم گشت که از عنوان تا ختام عبدالبهاء بود و مضمونش از این عبارات داله بر فقر و فنا: اعلم أنّ اسمی عبدالبهاء و لقبی عبدالبهاء و نعتی عبدالبهاء و کینونتی عبدالبهاء و ذاتیتی عبدالبهاء و مسجدی الاقصی(الف) عبدالبهاء و سدرتی المنتهی(ب) عبدالبهاء و جنّتی المأوی(ج) عبدالبهاء و امثال ذلك الی الانتهاء...

و همچنین مکتوبی که سه چهار سنه قبل به جناب آقا محمدعلی المشهور به رجال الغیب(د) مرقوم گردید، صورتش این است: هو الابهی، ای طالب صادق و حبیب موافق، آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گشت و به منتهای دقت تلاوت گردید. الیوم تکلیف کلّ این است که آنچه از قلم اعلیٰ نازل آن را اتباع نمایند و آنچه بیان صریح واضح این عبد است اعتقاد کنند، ابدأً تأویل و تفسیر نمایند و تلویح ندانند. قسم به مربّی غیب و شهود هر نفسی تصویری نماید و یا تخطّری(۶) کند سبب احتجاج او گردد و علّت ارتیاب(۷) شود. این است اعتقاد صمیمی حقیقی صریحی بدیهی اهل ملکوت ابهی و سکاّن جبروت اعلیٰ که ظهورات کلّیه که نقاط اوّلیّه و شمس حقیقیّه و مبادی فیوضات رحمانیه هستند، منتهی به ظهور اعظم و جمال قدم روحی لأقدام احبّائه الفدا شد. تا قبل از موعد مذکور در کتاب الله یعنی الف سنه(۸) جمیع نفوس مقدّسه که موجود شوند،

ادلاء (9) و عباد و ارقاء (10) بل تراب آستان جمال مبارکند کلّ در نزد آن آفتاب حقیقی بمنزلهُ سرج (11) مستضیّه (12) و نجوم مستنیره (13) هستند که به شعاعی از اشعه آن شمس حقیقت مستفیض گشتند کلّ عباد لهُ و کلّ بامره يعملون. سبحان الله چه نسبت است بین تراب و ربّ الارباب و چه مشابهت است بین ذره و آفتاب جهانتاب. و اما این عبد مقامش عبد عبدالبهاست و ذره‌ای از خاک آستان جمال ابهی، در ساحت احبّایش محو و نابودم و در آستان بندگانش تراب بی وجود استغفرالله عن دون ذلک، یا احبّاء الله. ولی این مطلب را به کمال محبت و رأفت تفهیم کلّ نمائید نه به عنف و زجر که سبب اختلاف شود. عبدالبهاء ع.

ملاحظه بفرمائید که این عبد در چه مقام قائم و در چه فکر و اندیشه و مستغرق بحور متلاطم، با قوّت تأیید ملکوت ابهی چون اضعف ناس فانی و محو و نابود و با ظهور قوّت نصرت جمال ابهی چون احقر عباد در صقع وجود (14) مشهود، با وجود این اهل فتور (15) چه قدر مفتری و جسور که انتشار می دهند این عبد نعوذ بالله مقامی فوق مقام جمال ابهی ادّعا نموده و این قضیه بر اهل فتور گران آمده!..

باری، این عبد با این عبودیت عظمی در کمال محویت و فنا در آستان اقدس قائم و چون ذره مفقود و معدوم و نابود در مقام بندگی ثابت و راسخ و دائم، هیچ اسمی نخواستم و خویش را به هیچ لقبی نیاراستم و ادّعای وحی ننمودم حتی خویش را ملهم نخواندم، نه مستضیء دانستم و نه مستنیر، نه مستشرق نه مستبرق، در جمیع احیان خود را عبّاس نامیدم و در بین ناس خود را به این اسم شهیر نمودم، بلکه منتهای آرزوی این عبد انعدام صرف و فنای بحت (16) است که بی نام و گمنام شوم و بی اثر و بی نشان گردم تا به حقیقت عبودیت

که عدم بحت و فنای صرف است متحقق شوم....

توضیح آنکه:

الف - مسجدی الاقصی، عبدالبهاء = یعنی: قبله گاه من بندگی و عبودیت حضرت بهاء الله است. توضیح آنکه مسجد اقصی یا جامع اقصی مسجدی است بزرگ در شهر بیت المقدس یا قدس شریف یا اورشلیم که در نیمه دوم قرن اول هجری (نیمه دوم قرن هفتم میلادی) در زمان امیر عبد الملک ابن مروان پنجمین خلیفه از سلسله اموی در محل ویرانه معبد یا هیکل سلیمان، که داود نبی بنای آنرا آغاز و سلیمان نبی آنرا تکمیل و به اتمام رسانید، ساخته شد. معبد سلیمان در طول تاریخ چند بار ویران و دوباره بنا گردید و «دیوار ندبه» در کنار مسجد اقصی در حال حاضر از بقایای آن معبد است. معبد سلیمان یعنی محل سابق مسجد اقصی پیش از آنکه ساخته شود در زمان پیغمبر اسلام قبله اول مسلمانان تعیین شد و چندی بعد هنگام نماز، بر طبق آیه شماره ۱۴۴ از سوره بقره، رسول اکرم از سوی خداوند مأمور به تغییر آن از مسجد اقصی به مسجد الحرام یا خانه کعبه گردید. افزون بر این، بر طبق آیه شماره یک از سوره اسراء، خداوند در شب معراج پیامبر اسلام را از مسجد حرام یعنی کعبه در مکه بسوی مسجد اقصی در بیت المقدس سیر داد و از آنجا بسوی آسمان روانه ساخت.

ب - سدرتی المنتهی، عبدالبهاء = یعنی: آخرین مرحله شناسائی و اوج عرفان من بندگی حضرت بهاء الله است.

توضیح آنکه: به اعتقاد مسلمانان بر طبق آیات شماره ۷ تا ۱۵ در سوره نجم هنگامیکه پیامبر اسلام به معراج رفت سر انجام به سدره المنتهی (آخرین درخت) واقع در بالاترین نقطه جنت در آمد که آن سوی آن بشر و ملائکه آسمان نتوانند فراتر قدم گذارند. (درخت سدر یا سدره

درختی است از تیرهٔ مخروطیان که شباهت زیادی با کاج دارد ولی از کاج بسیار تنومندتر و بلندتر می‌شود و تا بیش از سه هزار سال عمر می‌کند. (فرهنگ فارسی معین)

در آثار بهائی مراد از سدرهٔ منتهی بیشتر مظهر ظهور الهی است که عرفان خداوند تنها و فقط به شناسائی و عرفان او امکان پذیر و میسر است.

ج - جَنَّةِ الْمَأْوَى، عبدالبهاء = یعنی: بهشت موعود و منزل و آرامگه من بندگی و عبودیت حضرت بهاء الله است. توضیح آنکه: برابر آیهٔ شمارهٔ ۱۵ سورهٔ نجم در قرآن «جَنَّةِ الْمَأْوَى» در کنار سدرهٔ منتهی است که پیامبر اسلام بهنگام معراج بسوی آسمان بدانجا رسید.

د - آقا محمد علی المشهور به رجال الغیب = «رجال غیب» در عرف تصوف به گروهی از مردان خدا که از نظر مردم دنیا پنهان و پوشیده‌اند و جهان به وجود ایشان قوام دارد، گفته می‌شود "نجبا" و مراد از آقا محمدعلی مشهور به رجال الغیب، آقا محمدعلی نجار یزدی است که دربارهٔ او در کتاب محاضرات تألیف جناب اشراق خاوری - جلد دوم صفحات ۱۰۶۳ تا ۱۰۶۴ چنین آمده است:

حضرت آقا محمدعلی نجار جوانی بود به سن ۲۰ سال از اهل محلهٔ پیر برج (از محلات شهر یزد). این جوان بسیار مشتعل و منجذب بود... تصدیق ایشان اوقاتی بود که شیخ محمد تقی سبزواری در نهایت شقاوت و عداوت تعقیب به امر مبارک داشت و ایام رمضان مدت سی روز در مسجد میر چقماق وعظ می‌فرمود و تمام بر ضد این امر مبارک... همه روز جناب آقا محمدعلی در مسجد پای وعظ شیخ من البدو الی الختم تشریف می‌بردند و جمیع صحبت‌های روز شیخ را فرا می‌گرفتند و شب... در جواب مطالب شیخ که روی منبر گفته بود جواب می‌نگاشتند و آخر آن اوراق را به اسم رجال الغیب

امضاء می فرمودند و همه روزه... به توسط یکنفر از اماء الرّحمن... و گاهی خودشان به مسجد می رسانیدند. شیخ در جواب مطالب عالی آن حضرت عاجز شده بود... گاهی روزها بالای منبر می گفت: ای رجال الغیب، می دانم الآن تو در این مجلس حاضری و آنچه من می گویم تمام را فرا می گیری ولی ترا نمی شناسم و مطالب امروز من این است و مقصود از این صحبت این است. باز شب ایشان جواب می نوشتند که شما که فرمودید مقصودم این است، مقصود شما چیز دیگر است. مقصود شما از این کلمه این بود نظیر سخنان علمای یهودی و مسیحی بوده... ولی شیخ... ایشان را قسم می داد که خود را بر من ظاهر نما و متصل بالای منبر ای رجال الغیب، ای رجال الغیب خطاب می کرد... مدت سی روز کار از این قرار بود. تا اینکه حضرت آقا محمدعلی به نیریز تشریف بردند و در نیریز صعود فرمودند و سنّ شریفشان بیست و پنج سال بود. (به یادداشت های موضوع پنجم ر.ک.)

**موضوع ششم:** درباره این که اهل نقض در آغاز به کنایه، و زان پس آشکارا، اظهار داشته اند که عبدالبهاء مدّعی مقامی و ظهور جدیدی است و خود را مطلع وحی می داند، در صورتی که برابر حکم کتاب اقدس لا اقلّ تا هزار سال نزول وحی منقطع و ظهور مظاهر مقدّسه ناممکن و از این رو کفرش ثابت و مجازاتش ناگزیر و آینده، از جمله چنین می فرماید:

ولی حمد نمایم حضرت احدیت را که اهل فتور پس از پنج سال غور و شور و شور قصوری که بر این عبد وارد آوردند این بود که به کنایه و اشاره و عباره و تلویح و حال به توضیح تفهیم کلّ می نمایند که این عبد مدّعی مقامی و شأنی و ظهور جدیدی و طلوع بدیعی هستم یعنی خود را مطلع وحی می دانم و مظهر الهام شمرم و به

نصّ کتاب الله وحی مختصّ به حضرت اعلی و جمال مبارک است و تا هزار سال وحی منقطع و بعث مظاهر ممتنع است (الف). پس بسبب این ادّعی وحی کفر ثابت و حکم «بیعت الله علیه من لا یرحمه» لاحق، چه که این متمم آیه «من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنّه کامله» (ب)، است. باری، چنین افتراء صریحی زدند و تهمت شدیدی روا داشتند و فتوای عظیمی دادند. فنعم ما قال:

طوعاً لِقَاضٍ أُتِيَ فِي حَكْمِهِ عَجَباً  
أَفْتَى بِسَفْكَ دَمِي فِي الْحِلِّ وَالْحَرَمِ (ج)  
چون قلم در دست غداری فتاد  
لا جرم آن یار برداری فتاد» (د)...

ولی این عبد در حقّ نفسی فتوی ندهم و تکفیر و تفسیق (۱) ننمایم و اسناد شرک ندهم، نهایت اینست که نصیحت کنم و به رجوع بر میثاق دلالت نمایم... و دست تضرّع گشایم و زبان ابتهال (۲) بازکنم و ربّ اهدِ قومی فانهم لا یعلمون (۳)، گویم...

توضیح آنکه:

الف - حضرت ولی امرالله در این باره چنین می فرماید:

این عصبه شقاق و ثله نفاق مرکز میثاق الهی را در نظر دوست و دشمن و بیگانه و آشنا از اعلی و ادانی گاهی به توضیح و تصریح و گاهی به کنایه و تلویح، زمانی شفاهی و موقعی کتبی، العیاذ بالله عنصری بی حقیقت و خودخواه و نفسی غاصب و طالب جاه قلمداد نمودند و اظهار داشتند که آن وجود مبارک دستورات و وصایای جمال اقدس ابهی را در بوته نسیان و فراموشی نهاده و در پرده و لفاف با عبارات مستعار مدعی مقام مستقل گردیده و خود

را صاحب آیات و شریک امر محبوب آفاق شمرده و در مکاتیب خویش با دوستان غرب زمزمه رجعت مسیح و ظهور ابن در جلال اب نموده و در مخابراتش با یاران هندوستان خود را شاه بهرام موعود خوانده و حق تبیین آیات و تفسیر کلمات والد بزرگوار را مخصوص خود پنداشته و دعوی دور جدید کرده و خویشان را در عصمت کبری با اسم اعظم و مظهر اتم اکرم مشارک دانسته است.... (کتاب قرن بدیع ص ۴۹۱)

ب - «من يدعى أمراً قبل إتمام ألف سنة كاملة إنه كذابٌ مُفترٍ نسل الله بأن يؤيده على الرجوع، إن تاب إنه هو التَّوَابُ و إن اصرَّ على ما قال يبعث عليه من لا يرحمه إنه شديد العقاب» (کتاب اقدس بند ۳۷) - (مضمون فارسی: هر کس پیش از پایان هزار سال کامل امری را ادعا نماید، او دروغگوی فریبکار است. از خداوند می‌خواهیم که او را بر رجوع و بازگشت یاری دهد. اگر توبه و بازگشت نماید، خداوند بخشاینده و توبه پذیرنده است و چنانچه بر آنچه گفته اصرار و پا فشاری ورزد، خداوند کسی را بر انگیزد که بر او رحم و شفقت نکند و اوست سخت کیفر دهنده).

ج - «طوعاً لقاضٍ...» - این بیت شعر از ابو حفص عمر بن علی معروف به ابن فارض مصری (شامی الأصل) عارف و شاعر معروف قرن ششم و هفتم هجری (دوازده و سیزده میلادی) است. ابن فارض در سال ۵۷۶ هـ. ق. (۱۱۸۰ میلادی) در قاهره متولد شد و بسال ۶۳۲ هـ. ق. (۱۳۳۴ میلادی) چشم از جهان بر بست. دو قصیده تائیه و بائیه او بویژه معروف و مشهور است. مضمون بیت این است: حکم قاضی را مطیع و پذیرنده‌ام با آنکه از صدور آن در شگفت و تعجبم. زیرا که او هم در حرم کعبه و هم در محوطه حلّ که گرداگرد حرم است به کشتن من فتوی داده است! توضیح آنکه «حرم» به خانه کعبه اطلاق

می‌گردد و چنانچه گناهکار خود را به آنجا رساند از کیفر و مجازات معاف می‌گردد و حتی صید و شکار هم در آن مکان حرام است. در صورتیکه در محوطهٔ «حِلِّ» که گرداگرد خانهٔ کعبه است منعی ندارد و آزاد است. و چکیدهٔ سخن ابن فارض در این بیت این است که این قاضی بی‌انصاف و خدانشناس در هر دو حال، چه گناهکار و چه بی‌گناه حکم و فتوی بر کشتن من داده است!

د - «چون قلم...» - این بیت از مولوی است در مثنوی، دفتر دوم بیت ۱۴۰۸. در مثنوی چنین آمده است:

چون قلم در دست غداری بود      لا جرم منصور بر داری بود

مراد از «منصور» در این بیت حسین ابن منصور بیضاوی معروف به حلاج عارف و صوفی نامی قرن سوم هجری (دهم میلادی) است که در زمان مقتدر از خلفای عباسی، به فتوای مخالفان از فقهای قشری بغداد، او را دستگیر و سالیانی چند زندانی کردند و سرانجام در سال ۳۰۹ هـ. ق. (۹۲۲ میلادی) پس از شکنجه و عذاب بسیار به دار آویخته و به قتل رساندند و خاکستر جسدش را پس از سوزانیدن، به رودخانهٔ دجله ریختند. توضیح آن که جرم و گناه منصور حلاج این بوده که عقاید و افکاری عارفانه داشته ماورای فهم و درک مردم زمانه و در حال شور و جذبه با صدای بلند فریاد «انا الحق»، بر می آورده و نیز «لیس فی جبتی الا الحق»، بر زبان می‌رانده است. به قول حافظ:

گفت آن یار کز و گشت سر دار بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

در اینجا ناگفته نماند که غزل معروفی که در آثار طلعات مقدسهٔ بهائی بارها نقل گردیده و با مطلع:



ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی

و اندر همه عالم مشهور به شیدائی

آغاز می شود، از سروده های منصور حلاج است. - (به یادداشت های موضوع ششم ر.ک.)

موضوع هفتم: در باره آنان که به تهمت و افترا حضرت عبدالبهاء را به دعوی مظهریت متهم ساخته اند و خود برابر شواهد و مدارک موجود حتی در زمان حیات عنصری حضرت بهاءالله دعوی ظهور جدید و ادعای وحی و نزول آیات کرده اند، از جمله چنین می فرماید:

ولی به انصاف ملاحظه نمائید که نفوسی که افترا به این عبد روا داشتند، چه ادعاها نموده اند و چه عریبه ها کرده اند و چگونه دعوای ظهور جدید نموده اند و چه قسم ادعای نزول آیات و وحی کرده اند! به قسمی تعجیل نمودند که فرصت صعود به جمال مبارک روحی لمرقده المطهر فدا ندادند. در وقتی که آن شمس حقیقت در افق مبین طالع و لائح... در چنین وقتی و چنین روز فیروزی اظهار وجود نموده اند و علم ادعا برافراختند و دعوی وحی نمودند و چنان عریبه معهوده در قزوین انداختند و توقیعات نوشتند و عبارات خود را آیات الهیه خواندند و خویش را سلطان روح نامیدند. و چون از این تفوّهات (۱) و حرکات آشوب و فتنه در قزوین برخاست، توقیع ساطع چون سیف قاطع صادر گشت قوله جلّ ذکره: «اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود» (انتهی) (۲)... حال، ای اهل انصاف، قدری انصاف دهید. نفسی که نوشته است واضحاً مشهوداً: «قل یا قوم تالله قد ظهر ظهور الله الاکبر عن مشرق القدس کشمس لائح انور و کشف النّقاب عن وجهه الاطهر و انه من کلّ الشّموس و الاقمار و النّجوم

انور و اکبر» و همچنین: "بل الشمس عنده من كلِّ صغيرٍ اصغر» و همچنین: "كلِّ خلقتم بقولی" و همچنین: «و لا تنكرونی و آیاتی الّتی أوحیت الی من عند ربّی و انزله علی لسانی»، (۳) این نفس (۴) اعتراض بر نفسی که خویش را عبد عبد بهاء خواند، می‌نماید که تو دعوی الوهیت نمودی و خود را صاحب آیات و وحی دانستی و شریک جمال قدم روحی له الفدا شمردی!

ای منصفین، انصاف دهید، ای بی‌بصران، قدری تبصّر در امور نمائید. کسی که طیتتش و فطرتش به ماء حیات عبودیت جمال قدم مخمّر، متوهم (۵) به ادّعاست و نفسی که واضحاً مشهوداً در ایام مبارک ادّعا نموده و در حقّش نازل شد که اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود، این شخص حال مثبت توحید شده و قولش میزان گشته و مرکز میثاق که کلّ مأمورند حتّی این شخص، به اطاعتش، مّهان (۶) و مضطهد (۷) و مبغوض! فاعتبروا یا اولی الابصار...

باری ملاحظه فرمائید که این عبد در چه عالمی و متزلزین در چه وادی؟ شتّان بین مشرق و مغرب (۸). هرگز انوار چنین عبودیتی مستور نماند و شمع چنین محویتی خاموش نگردد. امواج چنین بحری ساکن نشود و هبوب چنین نسیمی مقطوع نشود فباطلّ ما هم یعملون (۹)....» (به یادداشت‌های موضوع هفتم ر.ک.)

**موضوع هشتم:** در بارهٔ اینکه ناقضین به انواع وسائل و افتراها در تخدیش اذهان کوشیده‌اند و از جمله گفته و نوشته‌اند که عبدالبهاء حتّی با دادن رشوت و پول نفوس را به ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق تشویق و ترغیب می‌نماید، از جمله چنین می‌فرماید:

ملاحظه فرمائید که متزلزین هر یک از دوستان ارض مقدّسه را

میکوشند که به انواع وسائل متزلزل نمایند و به اطراف می‌نویسند که این عبد به زخرف دنیا نفوس را به میثاق الهی دلالت می‌نماید! شما را به حقّ قسم می‌دهم در آن سفر که به ساحت اقدس مشرف شدید در نزد این عبد آثار زخرف دنیا مشاهده نمودید و این عبد را به این هوس‌ها مبتلا دیدید و یا متزلزلین را؟ این دائم روش متزلزلین بود و الآن نیز واضح و مشهود، جمیع داخل و خارج می‌دانند. خلاصه شخص مکرمی نوشته به یکی از احباب که مبلغ سیصد تومان به فلان یعنی شما داده شده است که ثابت بر میثاق شوید و الآن خط آن شخص حاضر و موجود و گله از این عبد نموده، این کیفیت اگر چنانچه بر کلّ مشتبّه باشد، بر شما که مشتبّه نمی‌شود که کذب است. ملاحظه نمائید که به چه افتراها می‌خواهند که بنیان میثاق را براندازند. هیهات، هیهات (۱) بنیان میثاق از زُبیر حدید (۲) است و اساس پیمان تأسیس خداوند مجید. اگر جمیع من علی الارض جمع شوند و به قوای وجود قیام نمایند، در این اساس متین رخنه نتوانند. (به یادداشت‌های موضوع هشتم ر.ک.)

**موضوع نهم:** در بارهٔ امید و انتظارشان از احبّاً و اظهار یأس و نومیدی‌شان در اثر پندار و گفتار و کردار ناقضان عهد و پیمان پس از رویداد صعود حضرت بهاء‌الله، از جمله چنین می‌فرماید:

«باری، ای همدم قدیم، این عبد را امید و طید (۱) بود که یاران مهربان در تهاجم بلایا و تتابع رزایا و هجوم برایا (۲) و شدت مصیبت کبری و بلیهٔ عظمی و تسلط اعدا و تموج بحر قضا هر یک زهر هلاهل (۳) را درمان گردند و زخم هائل (۴) را مرهم کامل شوند، عدوّ صائل (۵) را سپر حائل گردند و تیر و شمشیر دشمنان را مانع و دافع. حال آنان نیز تیغ جفا کشیدند و نصیحت میر وفا (۶)

نشیدند و محو و اضمحلال این عبد بهاء را پسندیدند، عهد و میثاق را مدار شقاق کردند و واسطه ائتلاف را اسّ اختلاف نمودند... نصّ قاطع را نسیاً منسیاً (۷) نمودند و برهان لامع را هُزُواً (۸) سخریا گرفتند، مبین منصوص را مقصوص الجناح (۹) کردند و بنیان مرصوص (۱۰) را مهدوم الاساس انگاشتند. یکی رئیس المشرکین نامید و دیگری عدوّ مبین شمرد. یکی بی عصمت گفت و دیگری بی عفت خواند. یکی شکایت کرد و دیگری روایت (الف). از بدو صعود آتش فساد برافروخت و مرکز جحد (۱۱) نقض عهد آموخت. اطفال مهد آئین سروری گذاشتند و به وهم و گمان مهتری خواستند و برتری جستند و به هر وسیله‌ای تخدیش اذهان و تشویش یاران نمودند. جمیع اوراق اخبار در اقطار و اشطار خبر صعود نیر آفاق را با نقض میثاق توأم اعلان نمود، از جمله اختر روزنامه ایرانیان در اسلامبول (ب) این خبر مهول (۱۲) را با طبل و دهل اعلان کرد...

توضیح آنکه:

الف - حضرت عبدالبهاء در این باره در لوحی چنین می‌فرماید:

یا مَنْ اسْتَسْقَى مِنْ مَعِينِ الْحَيَاةِ، إِنَّ قَافِلَةَ الْمَلَكُوتِ قَدْ ظَعَنْتَ فِي  
بَيْدَاءِ الْجَبْرُوتِ فَأَرْسَلْتُ رَائِدَهَا يَبْتَغِي مَاءً فِي غِيَابِ الْآبَارِ فَأَدْلِي  
دَلْوَهُ وَقَالَ: يَا بُشْرِي! هَذَا غَلَامٌ الْمِيثَاقِ قَدْ أَلْقَوَهُ الْإِخْوَةَ فِي جُبِّ  
الْبُهْتَانِ وَ شَرَوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ. فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ. وَ  
الْبِهَاءُ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ مَنْ اشْتَرَى هَذَا الْغَلَامَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْإِخْوَانِ. ع ع  
(مائدة آسمانی، جلد پنجم، ص ۲۹۴)

مضمون گفتار حضرت عبدالبهاء به فارسی این است: ای جویای آب از سر چشمه حیات، کاروان ملکوت در بیابان جبروت در گذر و عبور بود که

آب بیار خود را برای یافتن آب بسوی چاه‌های تاریک و تار روانه ساخت. آب بیار سطلش را در چاهی انداخت و گفت: مژده باد! در اینجا غلام میثاق است که برادرانش او را در چاه تهمت و افترا بینداختند و به بهای ناچیز درهمی چند بفروختند. پس وای بر آنان بخاطر آنچه کرده و می‌کنند. بهای الهی بر تو باد و بر کسی که این غلام را از آن برادران خریداری نماید. عبدالبهاء عباس.

توضیح آنکه در داستان یوسف و برادرانش در تورات، سفر پیدایش، باب سی و هفتم، آیات ۲۳ تا ۲۸ چنین آمده است:

و به مجرد رسیدن یوسف نزد برادران خود، رختش را یعنی آن ردای بلند را که در بر داشت از او کنند. و او را گرفته در چاه انداختند اما چاه خالی و بی‌آب بود. پس برای غذا خوردن نشستند و چشمان خود را باز کرده دیدند که ناگاه قافله اسمعیلیان از جلعاد می‌رسد و شتران ایشان کتیرا و بلسان و لادن بار دارند و می‌روند تا آنها را به مصر ببرند. آنگاه یهودا به برادران خود گفت: برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد. بی‌ایید او را به این اسمعیلیان بفروشیم و دست ما بر وی نباشد زیرا که او برادر و گوشت ماست پس برادرانش بدین رضا دادند. و چون تجار مدیانی در گذر بودند یوسف را از چاه کشیده بر آوردند و یوسف را به اسمعیلیان به بیست پاره نقره فروختند، پس یوسف را به مصر بردند.

همچنین در قرآن، سوره یوسف، آیات ۱۹ و ۲۰ در این باره چنین آمده است: "وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَةً. قَالَ: يَا بَشْرِي هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بَضَاعَةً وَاللَّهِ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ. وَشَرَّوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ...". یعنی: و کاروانی در رسید و کاروانیان آب بیار خود را به سوی چاه فرستادند و او سطلش را در چاه بینداخت و گفت:

مژده باد! در اینجا غلامی است. پس او را چون کالایی پنهان داشتند و خداوند بر آنچه مردمان می‌کنند، آگاه است. پس از آن برادران، او را (یوسف را) به بهای ناچیز درهمی چند، بفروختند.

ب - روزنامه اختر = آقا محمد طاهر از مردم تبریز به قصد تجارت به اسلامبول رفت و بواسطه فصاحت در بیان از سوی مأمورین سفارت ایران به نشر روزنامه‌ای تشویق گردید. نامبرده روزنامه اختر را که نخستین روزنامه‌ای است در خارج از ایران به زبان فارسی، از سال ۱۲۹۲ هـ. ق. (۱۸۷۵ میلادی)، آغاز به نشر کرد. از آنجائیکه در سال ۱۳۱۳ هـ. ق. (۱۸۹۶ میلادی) میرزا رضای کرمانی ناصرالدین شاه را در صحن شاه‌عبدالعظیم در جنوب طهران به ضرب گلوله به قتل رسانید و برخی از نویسندگان روزنامه اختر از جمله میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی از هواداران سرسخت جمال‌الدین افغانی یا اسدآبادی متهم به دوستی و همکاری با او بودند، دولت عثمانی روزنامه اختر را توقیف و از انتشارش جلوگیری به عمل آورد. این روزنامه مدت بیست سال در ایران و قفقاز و هندوستان و عراق شهرت و اعتبار داشت و در بیداری مردم تأثیر بسیار کرد. از دیگر نویسندگان این روزنامه میرزا مهدی خان تبریزی ملقب به زعیم‌الدوله بود که بعداً اقدام به انتشار روزنامه حکمت به زبان فارسی در قاهره کرد و نیز میرزا محمدعلی خان شیبانی کاشانی که چندی بعد مدیر روزنامه ثریا و روزنامه پرورش در قاهره گردید. ناگفته نماند که نویسندگان روزنامه اختر علاوه بر انتشار مطالب علیه اوضاع و احوال آن روزگار در ایران و دولت قاجار، در مخالفت با حضرت بهاء‌الله و دشمنی با آئین بهائی و پیروان آن نیز سعی و کوشا بودند. (به یادداشت‌های موضوع نهم ر. ک.)

موضوع دهم: در باره عهد و میثاق در شریعت اسلام و تعیین مرجع و مبین

کتاب به تلویح و اشاره و ایما و مخالفت با او و عواقب و پی آمدهای ناگوار و ناهنجار آن، از جمله چنین می‌فرماید:

خلیفهٔ ثانی (الف) چون خواست که مبین کتاب، حضرت امیر، را مقهور و در زاویهٔ نسیان محصور نماید... و منصوص «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (ب)، را مُحْتَقَر (۱) نماید، در مقابل، نصّ «يَكْفِينَا كِتَابُ اللَّهِ وَ حُسْبُنَا الْقُرْآنُ» (۲)، گفت و استدلال به «لَا رَطْبَ وَ لَا يَابِسَ إِلَّا فِي كِتَابِ مَبِينٍ» (۳)، نمود و تمسک به «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (۴)، جست و تشبث به «أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ؟» (۵)، کرد و مبین کتاب، راسخ در علم، حضرت امیر را خانه نشین نمود و هر راوی ضعیف را شیرگیر (۶) کرد. یکی: «لَوْ كَانَ نَبِيٌّ مِنْ بَعْدِي لَكَانَ عُمَرُ» (۷)، روایت کرد. دیگری حدیث «عَشْرَةٌ مُبَشِّرَةٌ» (۸)، قرائت نمود. دیگری: عثمان ذوالنورین «(ج) و «عثمانُ رفيقِي فِي الْجَنَّةِ» (۹)، تلاوت کرد. دیگری: «لَوْ اتَّخَذْتُ غَيْرَ اللَّهِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا» (۱۰)، از قول حضرت حکایت نمود. خلاصه مجتهد زیاد شد و فتاوی بی‌شمار گشت. غبار کذب و اراجیف بلند شد و نور آفتاب صدق مکدر گشت اختلاف شدید شد و ائتلاف ناپدید گشت. آراء مختلفه به میان آمد و اختلاف کلمه عیان شد. شریعت‌الله متروک شد و مبین کتاب‌الله (د) مخدول گشت. ابن‌عقّان (۱۱) مقتول شد، ابن آكلة الاکباد (ه) منصوب گشت. حرب جمل برخاست، مکر و دغل به میان آمد. حمیرا بر ناقهٔ شهباء سوار شد و جولان در میدان عصیان نمود و خونخواهی ابن‌عقّان کرد (و). معاویه سر از زاویه بیرون کرد و در ماتم عثمان از دیده خون بیارید، بر سر منبر رفت و اصبع مقطوع حرم داماد پیغمبر بنمود، پیرهن پر خون عثمان نشر کرد و با چشمی گریان آغاز فریاد و فغان نمود که این قمیص پر

خون ذوالنورین است و این اصبع مقطوع نور عین و ویلا و دینا و شریعتا. جمیع حاضرین گریستند و در مقاومت به حضرت امیر زیستند (ز). غبار تیره لیلۃ الہریر (۱۲) به فلک اثیر رسید و هزاران از نخبه اصحاب رسول در خاک و خون مقتول افتاد. و علیٰ هذا المنوال سائر الاحوال. و اگر خلیفہ ثانی اطاعت به راسخ در علم و مبین کتاب حضرت امیر می نمود و حسبنا کتاب اللہ، بر زبان نمی راند ابدأً این فتن و فساد رخ نمی نمود و این فتک و هتک (۱۳) به میان نمی آمد و سی هزار مجتهد در مقابل راسخ در علم به منازعه و محاجه بر نمی خاست، چه که هر یک از اصحاب رسول خویش را مجتهد مستقل شمرده از آیات و احادیث استنباط احکام و عبادات و اعتقادات می نمود. در این میان کسی که مهمول (۱۴) و معزول بود حضرت امیر بود... این کلمه "کفایت کتاب" من دون مبین اصلش از عمر است که گفت حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ و به چیز دیگر محتاج یعنی مبین، نیستیم و اساس نزاع و جدال و خصومت و تشتیت و تفریق را گذاشت و عداوت و بغضاء بین دوستان و اصحاب حضرت انداخت. این کلمه اساس جمیع ظلمها و طغیانها و عصیانها بلکه سبب خونریزیها گشت. و چون مطلع بر حقایق وقایع بعد از حضرت رسول گردید، شهادت می دهید که اسّ اساس دین الله از این کلمه بر هم خورد و جنود نفس و هویٰ هجوم آورد و راسخ در علم معزول و مهمول گشت و هر شخص مجهول و مخمول (۱۵) چون ابو ہریرہ (۱۶)... معزّز و مقبول گردید. اللّٰهُمَّ وَال مَنْ وَالَاه و عاد مَنْ عاداه (۱۷) اسیر و حقیر و خانه نشین شد و لَعَنَ اللّٰهُ النَّاقَةَ و رَاكِبَهَا و قائدها (۱۸) یار دلنشین گشت. لا فْتَىٰ اِلَّا عَلٰی لا سِیْفَ اِلَّا ذُو الْفَقَارِ (ح) سرگشته تلال و قفار شد (۱۹) و الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِی الْقُرْآن، بر عرش خلافت و سریر سلطنت استقرار یافت



(۲۰) الفاطمة بِضَعَةٌ مِنِّي مَنْ آذاها فقد آذانی (۲۱) در بیت الحزن گریست (۲۲) تا هلاک شد و عایشه بی باک به حرب آن جان پاک با قومی سفاک و هتاک شتافت (۲۳) و به تَبَعَلَّتْ وَ تَجَمَّلَتْ وَ لَوْ عِشْتِ تَفِيلَتْ (۲۴) معزز و مکرم گشت. این کلمه حسنا کتاب الله تیغ و شمشیر شد و بر سر مبارک حضرت امیر خورد (ط) و سیف صارم ابن آکله الاکباد (۲۵) گشت. این کلمه در لילה الهیر نار سعیر برافروخت (۲۶) و چهار هزار نفر حفظه قرآن اجله اصحاب حضرت امیر را هزله و رذله و خذله خوارج کرد (۲۷). این کلمه تشتیت شمل احباً نمود و تفریق جمع اهل ولا کرد. این کلمه حب احبای جمال محمدی را به سیف و سنان و حیف (۲۸) و عدوان تبدیل نمود. این کلمه خنجر کین شد و در ارض طف حنجر جمال مبین را قطع کرد و خاک را به خون مطهرش رنگین نمود. این کلمه در صحرای کربلاء آن مصیبت کبری و آن فضیحه عظمی را بر پا نمود (۲۹). این کلمه جمیع ائمه اطهار را اسیر و مسجون و مظلوم و محکوم هر غدار کرد. این کلمه سبب شد که در بین امت مرحومه (۳۰) جدال و نزاع و قتال و حرب و ضرب انداخت و خون کرورها از مسلمانان ریخت. این کلمه کور فرقان را زیر و زبر نمود و بوستان الهی و جنت محمدی را جنگل سباع و ذئاب تیز چنگ کرد...

توضیح آنکه:

الف - خلیفه ثانی = عمر ابن خطاب. (به توضیح حرف "الف" در موضوع دوم، ر.ک.)

ب - «من کنت مولاه...» = حدیث نبوی - شیعیان گویند پیامبر اسلام در حجة الوداع یا آخرین حج پیغمبر در هنگام بازگشت از مکه به مدینه در محلی به نام غدیر خم در سال دهم هجرت، خطبه مفصلی ادا فرمود و علی ابن ابی طالب را برادر و وصی خود و خلیفه امت

خویش و مفسر کتاب خدا و امیر مؤمنان معین کرد و از جمله فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (یعنی: هر کس که من آقا و سرور و رئیس او هستم، علی نیز آقا و سرور و رئیس اوست). توضیح آنکه در زبان عرب کلمهٔ مولیٰ به معنای: بنده و برده و غلام، بنده و برده و غلام آزاد شده و همچنین دوست و یار و مددکار هم آمده است.

ج - عثمان ذوالنورین = ذوالنورین لقب عثمان بن عفان، خلیفهٔ سوم مسلمانان است که دو تن از دختران پیامبر را یکی پس از دیگری به زنی گرفته است. حضرت رسول از ازدواج با خدیجه دارای چهار پسر به نامهای: قاسم، طاهر، طیب و عبدالله و چهار دختر به نامهای: زینب، رقیه، آمنه (ام کلثوم) و فاطمه بود. توضیح آنکه خدیجه پیش از پیامبر دو شوهر دیگر داشته است. رقیه بعد از مرگ شوهرش به عقد نکاح عثمان در آمد و پس از درگذشت رقیه، پیامبر دختر دیگر خود را بنام آمنه که کنیه اش ام کلثوم بود و مطلقه، به عقد عثمان در آورد. از اینرو عثمان ابن عفان بسبب ازدواج با دو دختر پیامبر اکرم به ذوالنورین (یعنی دارای دو نور) ملقب گردید.

د - «مبین کتاب الله» = مراد: علی ابن ابی طالب ملقب به امیرالمؤمنین، اسدالله و مولای متقیان و غیره، پسر عم و داماد پیغمبر اسلام و خلیفهٔ چهارم مسلمانان و امام اول شیعیان است. او نخستین مردی بود که اسلام آورد و پیغمبر دختر خود فاطمه را به عقد ازدواج وی در آورد. علی ابن ابی طالب در اغلب غزوات شرکت داشت. به عقیدهٔ شیعیان، پیغمبر اسلام در سال حَجَّةِ الْوِدَاعِ (دهم ه. ق.) در محلی بنام "غدیر خم" با عبارت "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ"، علی را به جانشینی خود برگزید. اما پس از رحلت حضرت رسول، مسلمانان در تعیین جانشین وی اختلاف نمودند و سرانجام به اجماع امت، ابوبکر را به خلافت انتخاب کردند. پس از ابوبکر خلافت به عمر و پس از وی به

عثمان رسید. پس از قتل عثمان، علی خلیفهٔ مسلمانان شد (۳۵ هـ. ق. - ۶۵۶ م). دوران خلافت علی بیشتر صرف جنگهای داخلی شد و سرانجام در نوزدهم رمضان سال ۴۰ هـ. ق. در محراب مسجد کوفه به هنگام ادای نماز صبح بدست عبدالرحمن ابن ملجم مرادی که یکی از خوارج بود، زخمی شد و در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هـ. ق. پس از دو روز در سن ۶۳ سالگی به شهادت رسید. مدفن علی ابن ابی طالب در نجف است". (فرهنگ فارسی معین)

ه - «ابن آكلة الاکباد» = یعنی: پسر زن جگر خوار، و مراد معاویه است. «هند» مادر معاویه از زنان با نفوذ قریش و در آغاز از دشمنان پیامبر اسلام بود. او زنی بود شاعر و با تدبیر و سخنور. ابوسفیان پدر معاویه از بزرگان و اشراف و ثروتمندان قریش بود و از مخالفین سر سخت رسول اکرم در آغاز. نامبرده در جنگ «أحد» در سال سوم هجرت که منجر به شکست سپاه اسلام شد نیزهٔ خود را در دهان حمزه بن عبدالمطلب ملقب به سید الشهداء عموی پیامبر فرو برد و زوجه اش «هند» نیز جگر «حمزه» را پس از کشته شدن از شکمش بیرون آورد و در دهان گذارد و بجوید و از اینرو به «آکله الاکباد» یعنی جگر خوار ملقب گردید.

سرانجام ابوسفیان و هند و فرزندشان «معاویه» در هنگام فتح مکه بدست مسلمانان در سال هشتم هجرت، اسلام آوردند. در زمان عمر حکومت قسمتی و در عهد عثمان حکومت تمامی سرزمین شام به معاویه واگذار شد. علی ابن ابی طالب در سال دوم خلافت پس از پیروزی در جنگ جمل، معاویه را از حکومت شام برکنار کرد، اما نامبرده زیر بار نرفت و جنگ آغاز کرد. پس از شهادت علی ابن ابی طالب در سال ۴۰ هـ. ق. (۶۶۰ میلادی) امام حسن با معاویه صلح و بیعت نمود و خلافت را به او واگذار کرد و از این تاریخ معاویه رسماً خود

را خلیفهٔ مسلمانان خواند و مؤسس سلسلهٔ خلفای اموی یا بنی‌امیه گردید و مدت نوزده سال خلافت کرد.

و - «حرب جمل برخاست...» = مراد از حمیراء، عایشه دختر ابوبکر خلیفهٔ اول از خلفای راشدین و زوجهٔ پیامبر بعد از درگذشت خدیجه است. ناقهٔ شهباء شتری بود سفید مایل به خاکستری رنگ که هودجی بر آن نهاده بودند و عایشه در جنگ جمل در سال ۳۶ هـ. ق. که به خونخواهی کشته شدن عثمان ابن عفان خلیفهٔ سوم علیه علی ابن ابی طالب با همراهی طلحه و زبیر، براه انداخت، در آن هودج سوار بود. عایشه در نزدیکی بصره شکست خورد و اسیر گردید و طلحه و زبیر از کبار صحابهٔ پیامبر و نیز بسیاری دیگر از مسلمانان در این جنگ کشته شدند. عایشه دختر ابوبکر در هفت سالگی در مکه به عقد پیامبر در آمد و در سال اول هجرت یعنی دو سال بعد در مدینه زفاف واقع گردید. از این ازدواج فرزندی بوجود نیامد و عایشه حدود ده سال در سرای پیامبر بود و هنگام درگذشت پیامبر، بیست سال از عمرش می‌گذشت. گفته‌اند که عایشه از فقه و شعر بهره‌ای داشت و دو هزار و دویست و ده حدیث از رسول اکرم روایت کرده است.

ز - «معاویه سر از زاویه بیرون کرد...» = علی ابن ابی طالب در سال ۳۵ هجرت پس از کشته شدن عثمان به خلافت رسید و در سال ۳۶ هجرت پس از پیروزی در جنگ جمل با عایشه، معاویه را از حکومت شام معزول کرد، اما معاویه زیر بار نرفت و جنگ آغاز کرد. سپاه طرفین در ناحیهٔ «صِفِّین» در کرانهٔ باختری رودخانهٔ فرات بین عراق و شام در سال ۳۷ هجرت با یکدیگر رویاروی شدند و یکصد و ده روز جنگیدند و سرانجام برای رفع اختلاف بنا را بر حکمیت گذاشتند. عمرو بن عاص یا عمرو عاص از صحابهٔ پیغمبر و از سرداران معروف اسلام که به پیشنهاد دغلبازانه‌اش در این جنگ سپاهیان معاویه قرآن

بر سر نیزه افراشتند و در نتیجه سپاهیان علی ابن ابی طالب دست از جنگ برداشتند، از طرف معاویه و ابوموسی اشعری از مردم یمن که در زمان پیامبر اکرم در مکه اسلام آورد و والی بخشی از یمن گردید و در عهد عمر والی بصره و سپس حکمران شهر کوفه و دو باره والی بصره شد و در زمان عثمان نیز در این دو شهر حکمرانی کرد، از سوی علی ابن ابی طالب به اصرار جمعی از مردم کوفه، حکم معین شدند. عمرو عاص از ساده لوحی ابوموسی استفاده کرد و او را فریب داد در نتیجه حکمیت به سود معاویه و زیان علی ابن ابی طالب منجر گردید و علی از خلافت معزول و معاویه به خلافت منصوب و عمرو عاص نیز پس از چندی والی مصر گردید. در اینجا مراد از انگلستان بریده شده زوجه داماد پیغمبر و پیرهن پر خون عثمان آن است که: عثمان خلیفه سوم که با دو دختر پیامبر اکرم یعنی، رقیه و آمنه یکی بعد از دیگری ازدواج کرده بود، داماد پیغمبر شد و ذوالنورین خوانده گردید. او هنگامیکه دستور کشتن محمد ابن ابوبکر والی جدید مصر به وساطت علی ابن ابی طالب را به والی پیشین آن سر زمین محرمانه طی نامه ای صادر کرد و این نامه به دست مخالفان افتاد، محمد ابن ابوبکر با خنجر برهنه وارد منزل عثمان شد و لگدی به پهلوی او زد و خواست با خنجر به کار او پایان دهد که ناگاه زوجه عثمان خود را بر روی او انداخت که از کشته شدن او جلوگیری نماید، اما محمد ابن ابوبکر او را به یک سو انداخت و با خنجر پهلوی عثمان را درید و او را به قتل رسانید و در این گیر و دار یک بند انگشت زوجه عثمان نیز بریده شد. بعد از جنگ جمل و شکست عایشه و عزل معاویه از حکومت شام، نامبرده از در مخالفت بپاخواست و علیه علی ابن ابی طالب قد برافراشت، پیراهن خونین عثمان و انگشت بریده زوجه او را بهانه و دست آویز ساخت و آنرا توطئه علی ابن ابی طالب قلمداد کرد

و خود مدعی خلافت شد و جنگ صِفِّین را براه انداخت. گفته‌اند که در این جنگ و کارزار معاویه با یکصد هزار و علی ابن ابی طالب با نود هزار سرباز و به روایتی بر عکس، به مبارزه با یکدیگر پرداختند و حدود هفتاد هزار تن از دو طرف در میدان رزم و نبرد کشته شدند.

ح - " لا فَتَى الْاَ عَلِی ، لَاسِیْفَ الْاَ ذَوَالْفَقَارِ " = ذوالفقار، یعنی : صاحب فقرات و مفرد آن: فِقْرَة (یا فِقْرَه) است که هر یک از مهره های پشت بدن است که ستون فِقرَات یا فِقرَات از آن مرکب است (مهره ها) - فِقَار (و مفرد آن : فِقَارَة) = مهره های پشت که ستون فقرات را تشکیل می دهد. اما "ذوالفقار" نام شمشیر مُنَبِّه بن حَجَّاج (یا عاص بن مُنَبِّه بن حَجَّاج) از بزرگان کفَّار قریش است که در غزوه یا حرب بدر، نخستین جنگ میان مسلمانان و مشرکان در سال دوم هجرت، کشته شد و آن شمشیر را رسول اکرم برای خویش برگزید و سپس آنرا در غزوه أُحُد به علی بن ابی طالب بخشود، زیرا شمشیرش در آن جنگ شکسته بود . ناگفته نماند که ریاست سپاه کافران و مشرکان در هر دو جنگ بدر و أُحُد با ابو سفیان پدر معاویه بود که هنوز در آن زمان اسلام نیاورده بود. جنگ بدر در محلی به همین نام بین مکه و مدینه اتفاق افتاد و به شکست مشرکان انجامید و غزوه أُحُد که در سال سوم هجرت روی داد، به شکست مسلمانان پایان پذیرفت. نوشته‌اند که در همین غزوه أُحُد بود که پیامبر با ملاحظهٔ رشادت و جنگجویی دلیرانهٔ علی بن ابی طالب فرمود : "لافتی الا علی ، لاسیْفَ الا ذوالفقار". (نقل باختصار از لغت نامهٔ دهخدا)

ط - «تیغ و شمشیر شد و بر سر مبارک حضرت امیر خورد...» = در نتیجهٔ حکمیت که شرح آن در توضیح حرف "ز" در موضوع دهم نوشته آمد، گروهی از سپاهیان علی ابن ابی طالب از او روی بگردانیدند و معتقد بر عزل علی و معاویه هر دو شدند و بر علی ابن ابی طالب شوریدند و زان پس به «خوارج» مشهور شدند. علی ابن ابی طالب در سال ۳۸ هـ. ق. در جنگ

نهروان با خوارج جنگید و آنها را شکست داد و به شهر کوفه، مرکز خلافت، باز آمد و در روز نوزدهم رمضان سال ۴۰ هـ. ق. در محراب مسجد کوفه بهنگام نماز صبح بدست عبدالرحمن ابن ملجم مرادی یکی از خوارج به ضرب شمشیر مجروح گردید و در روز بیست و یکم رمضان پس از سه روز بدرود زندگی گفت و عبدالرحمن نیز به قصاص کشته شد. توضیح آنکه سه نفر از خوارج و یکی از آنان عبدالرحمن ابن ملجم، در خانه کعبه سوگند یاد کرده بودند که در روزی معین علی ابن ابی طالب و معاویه والی شام و عمرو عاص والی مصر را همزمان به قتل رسانند و چنین می پنداشتند که بدین گونه اختلاف از میان مسلمانان رخت بر خواهد بست. در این میانه تنها عبدالرحمن ابن ملجم موفق شد و دو نفر دیگر توفیقی در انجام هدف و مقصد خود بدست نیاوردند. علی ابن ابی طالب به هنگام شهادت ۶۳ سال داشت و در شهر نجف به خاک سپرده شد. - (به یادداشتهای موضوع دهم ر. ک.)

موضوع یازدهم: درباره اینکه اگر عهد و میثاق و مرجع و مبین کتاب در آئین حضرت بهاءالله نبود، چه رخ می نمود و تالی فاسد آن چگونه بود؟ از جمله چنین می فرماید: «باری، اگر چنانچه کتاب کفایت می کرد، مبین منصوص چه لزوم و آیه کتاب اقدس چه لازم، کتاب عهد به جهت چه؟ این آیات که در نزد کل احباً موجود، می خواندند و به موجبش عمل می نمودند. نهایت هر یک از احباً مجتهدی می شد و استنباطی می کرد و حکمی مجری می داشت. و نهایتش این بود که استنباطها مختلف می گشت، کار به مجادله می رسید، مجادله به منازعه منجر می شد و منازعه به مقاتله می انجامید و عاقبت صد هزار خون ریخته می شد، و چیز دیگر نمی شد. حال با وجود عهد و پیمان نیر آفاق، حسنا کتاب می گویند، وای اگر آیات کتاب اقدس و کتاب عهد در میان نبود، آن وقت والله گوشت و پوست این عبد را با درفش فوراً

پاره پاره می نمودند!.....»

موضوع دوازدهم: سر انجام قلم معجز شیم مرکز عهد و پیمان در پایان لوح هزاربیتی از آن سخن می راند که از سویی در هیچ دوری چنین پیمان روشنی نبوده و از سوی دیگر چنین نقض میثاقی هم دیده نشده تا آنجا که حضرت بهاء الله خود نیز از این حقیقت و راز با خبر و آگاه بوده است، و از جمله چنین می فرماید:

مختصر این که از اول ابداع تا به حال چنین عهد صریحی و پیمان واضحی و میثاق آشکاری واقع نشد و ظهور نیافت و همچنین چنین نقضی و چنین نکشی دیده و شنیده نشد. بلی عهود واقع ولی... مرکز میثاق مجهول بود و مرجع پیمان غیر معروف ابداً تصریح و توضیح نشده بود بلکه به اشاره ای تلویح گشته... لکن در این کور عظیم و دور مبین چنین نه، بلکه مرجع میثاق مشهور آفاق و مرکز پیمان معروف اهل جهان ابداً گمان نمی رفت که چنین فتنه و ولوله در میان افتد و چنین اشتباه کاری پیش آید، این است که می فرماید...: «هل یمکن بعد اشراق شمس وصیتک من افق اکبر الواحک تزلّ قدم احد عن صراطک المستقیم؟ قلنا یا قلمی الاعلیٰ، ینبغی لک أن تشتغل بما أمرت من لدی الله العلی العظیم و لا تسئل عمّا یندوب به قلبک و قلوب اهل الفردوس الذین کانوا حول امری البدیع، لا ینبغی لک أن تطّلع علی ما سترناه إن ربک لهو السّارّ العلیم\*».

«ملاحظه بفرمائید که چه می فرماید: آیا ممکن است که بعد از اشراق شمس وصیت تو از افق بزرگترین الواح، دیگر قدم کسی بلغزد، یعنی دیگر نفسی نقض میثاق کند؟ پس می فرماید: ای قلم اعلیٰ، به آنچه مأموری مشغول باش و سؤال مکن از چیزی که دل مبارکت از آن



می‌سوزد و می‌گدازد و قلب منیر اهل فردوس از استماعش خون می‌گردد، سزاوار نیست اطلاع شود به آنچه بعد از شمس وصیت واقع خواهد شد و ما ستر نمودیم و پروردگار ستار علیم است...»

باری، ناگفته نماند که در لوح هزاربیتی، افزون بر مناجات آغاز لوح، هفت مناجات دیگر به زبان فارسی و عربی از کلک معجز شیم حضرت عبدالبهاء آمده است که ما برای حسن ختام، با آوردن یکی از آن، گفتار را بانجام می‌رسانیم:

ای پاک یزدان، این قوم در ظلّ سدرهٔ متتها بودند و در ریاض جنّت مأوی. آتشی در قلوبشان شعله زد و مغلوب الهوی و مسلوب النّهی، عربده‌ای انداختند و عَلم و لوله‌ای افراختند و نرد اوهامی باختند که شاید عَلم میثاق منکوس گردد و حقیقت رجا مأیوس. نور مبین افول نماید و ظلام لیل بهیم حصول جوید. مرکز پیمان فراموش شود و نار الله الموقدة خاموش گردد. زمام عهد در دست اطفال مهد افتد و شمع شب افروز پیمان از اریاح بغضاء مخمود گردد. نیر میثاق غروب کند و خفاش شقاق خیمه به بیرون زند. پرتو حقیقت مفقود و مکنون گردد و ظلمت مجاز سراپرده به گردون زند. مرکز عهد تبدیل یابد و محور میثاق تحویل. حال این عبد را در صون حمایت مصون نمودی و میثاقت را محفوظ و مثبت، بنیان پیمان را برافراختی و دست تطاول ناقضین را کوتاه ساختی. ولی نقض عهد گردن‌گیر شد و مانند اغلال و زنجیر و "إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمُ الْأَغْلَالَ فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ" \*\* تحقق یافت. ای پروردگار، به قوّت و اقتدار این زنجیر بردار، و اعناق را از اغلال رهائی بخش، گردنها را آزاد کن و دل‌های قیرگون را روشن و شاد فرما، خفتگان را بیدار کن و بیهوشان را هوشیار، اطفال رضیع را به ثدی عزیز دلالت فرما و کودکان بی‌خرد را به دبستان عنایت

هدایت نما، مست باده غرور را رسم خضوع و خشوع آموز و زنجیرشکن کبر و محن را آداب عبودیت تعلیم نما. این بیچارگان نادانند و این کودکان نوهوسان و بی‌خردان، ندانند و نشناسند و انجام نبینند، نام جویند و راه جفا پویند. تو انتباه بخش و اشتباه را از میان بردار، هدایت کن و عنایت فرما و به ظلّ سدره میثاق دلالت نما تا کلّ در سایه شجره انیسا راحت جان یابند و کام دل جویند و به مسرت بی‌پایان رسند و مقامشان بلند گردد و قدرشان ارجمند، عزت قدیمه یابند و موهبت عظیمه، از آغاز سر فرازتر گردند و از پیش، عنایت بیشتر یابند. ای پروردگار، تأیید بخش و توفیق عنایت کن، این ابر تیره را زائل کن و این غمام حائل را متلاشی و باطل، نسیم جان‌بخشی بوزان و دل‌های مرده را زنده کن، باران رحمتی ببار و این گیاه افسرده را تر و تازه نما، حدائق قلوب را جنت ابهی کن و حقائق نفوس را ریاض ملأ اعلیٰ. ای قدیر، رجای این عبد بپذیر. توئی توانا توئی بیهمتا.

-----

(\*) - تمام این لوح حضرت بهاءالله در مجموعه *لثالی الحکمة*، جلد اول شماره (۷۴) ص ۱۳ و ۱۴ درج شده است.

(\*\*) - قرآن، سوره یاسین، آیه ۸ - یعنی: ما برگردن‌هایشان تا زیر چانه‌ها بند و زنجیر نهاده‌ایم بگونه‌ای که سرهایشان رو به بالا کشیده شده و نمی‌توانند پیش پای خود را ببینند.

## یادداشت‌های لوح هزاربیتی

## یادداشت‌های الف

(۱) قرآن ، سوره فتح، آیه ۱۱ -- یعنی: به زبان می‌گویند آنچه را که در دل باور ندارند.

(۲) قرآن ، سوره فصلت، آیه ۳۰ -- یعنی: آنان که گفتند: پروردگار ما کسی جز خداوند یکتا نیست و بر این گفتار مستقیم و پایدار ماندند، فرشتگان آسمان بر آنان فرود آیند.

(۳) کفتار جانوری است گوشتخوار و غذای وی منحصرأ از نعش و لاشه حیوانات است. این حیوان بقدر پلنگی کوچک است و رنگش خاکستری با خالهای سیاه و شبیه پلنگ است. هر یک از اندامهای جلو و عقبش به چهار ناخن قوی ختم می‌شوند. اگر این جانور بقایای جسد مرده حیوانی را جهت تغذیه در سطح زمین پیدا نکند به بیرون آوردن اجساد از زیر خاک می‌پردازد و یا به حیوانات دیگر حمله می‌کند ولی بندرت به انسان حمله‌ور می‌شود. کفتار روزها در غارها مخفی می‌گردد و شب‌ها جهت پیدا کردن طعمه بیرون می‌آید.  
(فرهنگ فارسی معین)

(۴) کوب (جمع: اکواب) کوزه بی‌دسته ، قدح ، کاسه

(۵) قِدْر (جمع: قُدور) دیگ

(۶) مجموعه اقتدارات، خطّ مشکین قلم، چاپ هند ص ۲۱۸ تا ۲۲۳

(۷) همسات (مفرد آن همسه و همس) یعنی: آواز و صدای آهسته، زمزمه، نجوا، درگوشی، وسوسه و نجوای شیطانی و نفس اماره آدمی.

(۸) خفّاش (شب پره، شبکور) جانوری است سیاه رنگ شبیه موش. دست و پای وی با پرده نازکی بهم متصل و بشکل بال است و بدان پرواز میکند. دست خفّاش پنج انگشت دارد و شست وی کوتاه است و به

چنگالی تیز ختم می‌شود. پوزه‌ای باریک و دو گوش برجسته و دندانهای تیز دارد. چشمهایش ضعیف است و بدین سبب روزها را در تاریکی بسر می‌برد و هنگام غروب پرواز می‌کند. (فرهنگ فارسی معین)

## یادداشت‌های ب

- (۱) نمیقه: مکتوب، نوشته، نامه
- (۲) قرآن، سوره حجّ، آیه ۲ - یعنی: در روزی که هر مادر شیردهی کودک شیرخوارش را فراموش کند و هر زن بارداری نابهنگام بزاید و مردمان را در مستی و خماری بینی، اما نه از خمر و شراب بلکه از شدت و سختی کيفر و مجازات خدا.
- (۳) سَدید: محکم؛ استوار، راست و درست سَداد: راستی، درستی در گفتار و کردار، استقامت و پایداری

## یادداشت‌های موضوع نخست

(۱) کلاه تتری یا کلاه تاتاری، کلاهی است که مردم تتر یا تاتار که از طایفه مغول‌ها بوده و مردمی دور و برکنار از تمدن شمرده می‌شده‌اند، بر سر می‌گذاشتند. در عرف شعرا و نویسندگان کلاه تتری کنایه از کهتری و پستی رتبه و مقام است در برابر مهتری و والایی و بقول سعدی:

حاجت به کلاه برکی داشتنت نیست

درویش صفت باش و کلاه تتری دار

و مراد از «کلاه برکی» در اینجا کلاه پادشاهان و بزرگان است. «برک» در اصل بافته‌ای است از پشم شتر که درویشان از آن جامه و کلاه می‌دوختند و بعداً نیز مورد استفاده پادشاهان و امرا قرار گرفته است.

(۲) بَعوض یا بعوضه = پشه

(۳) مَنَسِي = فراموش شده (از ریشهء: نَسِيَ يَنْسِي تَنْسِيَةً به معنی کسی را به فراموشی انداختن، مایه فراموشی کسی شدن، و نَسِيَ يَنْسِي نَسِيًا و نَسِيَانًا به معنی: فراموش کردن)

(۴) هیهات، هیهات = چه دور است چه دور است، چه ناممکن است چه ناممکن است. (در فارسی بدین معنی نیز آمده است: (افسوس، افسوس، دریغا، دریغا، چقدر جای افسوس و دریغ است)

### یادداشت‌های موضوع دوم

(۱) «اذا غيظ بحر الوصال....» (کتاب اقدس، بند شماره ۱۲۱) مضمون به فارسی: هنگامی که دریای وصال من فرو نشست و دفتر ظهور من از آغاز به انجام گرایید، به سوی کسیکه خداوند او را اراده فرموده، روی نمائید، یعنی کسی که از این اصل قدیم روئیده است.

(۲) «یا اهل الانشاء....» (کتاب اقدس، بند شماره ۱۷۴) مضمون به فارسی: ای اهل جهان، هنگامیکه این ورقای معنوی از مرغزار حمد و ستایش خود به پرواز درآید و آهنگ مقصد و مقام دور و پنهان خویش نماید، شما آنچه را که از کتاب الهی ادراک نمی‌نمائید، به شاخه جدا شده از این اصل قویم، ارجاع کنید.

(۳) مهمول = ترک شده، فراموش شده، نادیده گرفته شده.

(۴) «وصية الله آنکه باید اغصان و.....» - کتاب عهدی

(۵) کعب الاخبار (که در تداول فارسی‌زبانان به غلط کعب الاخبار گفته

می‌شود)، کسی است که در دوره جاهلیت از علمای یهود در سرزمین یمن بود و در زمان خلافت ابو بکر اسلام آورد و در عهد عمر به مدینه آمد و روایات بسیاری از او روایت شده است. توضیح آنکه: حَبْر یا حَبْر به معنای: عالم و دانشمند دینی، حاخام و رئیس کاهنان (در نزد یهودیان) و حبر اعظم پاپ است. شادی و سرور و جمع این

کلمه: اُحبار و حُبور است.

(۶) قصص مؤتفکه = داستان‌های دروغین، داستانهای مشکوک و بی پایه و اساس (اِفک و اِفکه به معنای: دروغ و جمع آن افائک است).

### یادداشت‌های موضوع سوم

(۱) تصحیف = خطا کردن در نوشتن کلمات، تغییر دادن کلمه با کاستن یا افزودن نقطه یا نقطه‌های آن

(۲) فَأَقْبَلُوهُ = او را بپذیرید

(۳) فَأَقْتُلُوهُ = او را بقتل رسانید

(۴) نورالدین سلجوقی = از پادشاهان سلجوقی در شام

(۵) حَلَبَ شهری است در کشور سوریه کنونی و سرزمین شام پیشین.

(۶) توقیع = امضا، امضا کردن، فرمان، نامه، دستخط

(۷) تمهیر = مهر کردن، مهر زدن

(۸) فَضَلَات = مفرد آن فَضْلَةٌ، هر چیز زائد و اضافی که از بدن انسان یا

حیوان پس از هضم غذا بیرون آید و دفع شود، سرگین، پشگل

(۹) أَحْصُوا = بشمارید (از ریشه: إِحْصَاء، بمعنی شمردن و شمارش)

(۱۰) إِخْصُوا = اخته کنید (از ریشه: خَصَى یَخْصِي خِصَاءً به معنی: اخته

کردن، کشیدن بیضه‌ها

(۱۱) تحریف = گردانیدن، تبدیل و تغییر دادن کلام از وضع و حال اصلی

آن، عوض کردن برخی از حروف یک کلمه را، تفسیر و تعبیر

نادرست کردن کلمه و کلمات و عبارات

(۱۲) دُبَابَه (یا) دُبَاب = مگس

### یادداشت‌های موضوع چهارم

(۱) جانظه = کیسه چرمی درویشان، توبره، کیسه بزرگ

(۲) سجع‌های مهرهای مقدّس = قطعه‌های موزون نوشته شده، مهرهای مقدّس

(۳) میرزا بدیع‌الله = کوچکترین پسر حضرت بهاء‌الله است (از فاطمه خانم ملقب به مهد علیا خواهر مریم ملقب به ورقة الحمرا، دختر عمّه و حرم دوم آن حضرت) که در سال ۱۸۶۷ میلادی در ادرنه متولّد گردید. او برادر تنی میرزا محمدعلی ناقص اکبر و میرزا ضیاء‌الله بود که هر سه از ارکان نقض و از مخالفان سرسخت مرکز عهد بشمار آمدند. و شاید در اینجا مراد از: "یکی از اهل فتور"، میرزا محمدعلی ناقص اکبر است.

(۴) ظلمت ده‌ماء = تاریکی و ظلمت بسیار شدید و قیرگون

### یادداشت‌های موضوع پنجم

- (۱) مشحون = انباشته، پر، مملو، آکنده
- (۲) عتبه = درگاه، درگه، آستانه، آستان (جمع: عتبات و اعتبار)
- (۳) سامیه = بلند، والا، عالی، مرتفع، ارجمند
- (۴) وهّاج = فروزان، فروزنده، درخشنده، افروخته
- (۵) اکلیل = تاج، دیهیم، (جمع: اکلیل)
- (۶) تخطر کردن = بخاطر آوردن، بیاد آوردن، به دل گذراندن
- (۷) ارتیاب = شک، تردید، شبهه، شک کردن
- (۸) "الف سنه" یعنی هزار سال و مراد امتداد دور آئین بهائی است که برابر آیه کتاب اقدس، بند شماره ۳۷ حدّ اقلّ هزار سال کامل است: «من یدعی امرّاً قبل اتمام الف سنّة کامله انّه کذابٌ مُفترٍ» (مضمون فارسی: هر کس پیش از پایان هزار سال کامل ادّعی امری را نماید، او دروغگوی فریب‌کار است.)
- (۹) اذلاء = و مفرد آن: ذلیل، یعنی: خوار، حقیر، زبون، خاکسار

- (۱۰) ارقاء = و مفرد آن: رقیق، یعنی: بنده، غلام، برده
- (۱۱) سُرَج = و مفرد آن: سراج، یعنی: چراغ
- (۱۲) مستضیئه = روشنی خواه، نور جوینده (و ریشه، آن: استضاءه)
- (۱۳) مُستنیره = نور جوینده، نورگیرنده، روشن (و ریشه آن: استناره)
- (۱۴) صُقَع وجود = مراد: جهان هستی است و صُقَع به معنای: کرانه، ناحیه، منطقه، سرزمین (جمع: اصقاع)
- (۱۵) اهل فتور = مراد: سست عنصران و ناقضان عهد و پیمانند، و فتور به معنای: سستی، ضعف، کندی، رخوت.
- (۱۶) فناء بحت = نیستی محض، و «بحت» به معنای: صرف، محض، ساده

### یادداشت‌های موضوع ششم

- (۱) تفسیق = فاسق شمردن و خواندن، بدکار شمردن، تبهکار شمردن
- (۲) ابتهال = دعا و زاری، تضرع، زاری، بزاری دعا کردن
- (۳) ربّ اهد...مضمون فارسی: پروردگارا، قوم مرا راهنمائی و هدایت فرما، زیرا که آنان براستی نمی‌دانند.

### «یادداشت‌های موضوع هفتم»

- (۱) تفوّهات = مفرد آن: "تَفَوّه" است بمعنی دهان گشودن، به زبان آوردن، سخن گفتن، سخن گویی
- (۲) در اینجا اشاره حضرت عبدالبهاء به میرزا محمدعلی ناقص اکبر است. نامبرده پسر حضرت بهاءالله از فاطمه خانم ملقب به مهد علیا، دختر عمّه و همسر دوم آن حضرت بود. توضیح آنکه در توقیع یاد شده حضرت بهاءالله درباره میرزا محمدعلی چنین می‌فرماید: «انّا انطقنا النبیل قبل علی فی صغره لیشهدنّ النّاس قدرتی و سلطنتی ثمّ عظمتی



و کبریائی و لکن احبائی الجهلاء اتخذوه شریکاً لنفسی و فسدوا فی البلاد و کانوا من المفسدین. ملاحظه نما چقدر ناس جاهلند. نفوسی که تلقاء حضور بوده‌اند معذک رفته‌اند و چنین سخن‌ها انتشار داده‌اند. قل انه عبدٌ من عبادی قد خلقناه بقدرتی و انطقناه لثناء نفسی بین العالمین و اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود....» (مائدة آسمانی، جلد هشتم ص ۴۰)

(۳) قل یا قوم.... «(مضمون فارسی): بگو ای قوم، سوگند به خدا که ظهور اکبر خداوند از مشرق قدسش مانند آفتاب روشن، ظاهر و آشکار گردیده و از چهره پاک و پاکیزه‌اش نقاب برداشته است و او از هم، مهرها و ماه‌ها و ستارگان روشن‌تر و بزرگ‌تر است، بلکه آفتاب در نزد او از هر چیز کوچکی کوچک‌تر است. همه شما به کلم، من آفریده شده‌اید، مرا و آیاتم را که از سوی پروردگار به من وحی گردیده و بر لسانم جاری ساخته، انکار نمائید.

(۴) این نفس = مراد: میرزا محمدعلی ناقض اکبر است.

(۵) مُتَوَهَّم = پنداشته شده، مظنون، گمان‌برده شده، انگاشته شده

(۶) مُهَان = خوار، پست، حقیر، بی‌ارزش و اعتبار

(۷) مُضْطَهَد = ستم‌رفته، ستم‌دیده، مظلوم

(۸) شَتَّانَ بین مشرق و مغرب = (شَتَّانَ: اسم فعل است به معنی: بَعْدَ) یعنی: جداست بین مشرق و مغرب، بسیار فرق است میان شرق و غرب، خاور کجا و باختر کجا، شَتَّانَ بینهما: بسیار فرق و تفاوت است میان آن دو

(۹) فَبَاطِلٌ ما هم یَعْمَلُونَ = چقدر بیهوده و باطل است آنچه که آنان انجام می‌دهند.

یادداشت‌های موضوع هشتم

1( ) هیهات (به تثلیث آخر) = اسم فعل است بمعنای: چه دور است، دور است - دور باشد - ناشدنی است (در فارسی در مقام تأسّف و اندوه نیز بکار برند: افسوس - دریغا).

(۲) - زُبْر (یا) زُبْرُ حَديد = صفحه‌های آهنین (و مفرد آن: «زُبْرَه» به معنی: پاره آهن، پاره‌ای بزرگ از آهن). در قرآن، سوره کُهِف آیات ۸۳ تا ۹۸ در داستان پادشاهی که دارای دو شاخ (ذوالقرنین) است، آمده است که او برای جلوگیری از حمله و هجوم اقوام وحشی یأجوج و مأجوج به یاری خداوند سدی محکم از پاره‌های بزرگ آهن بساخت و مردمان را از آسیب و گزند آنان حفظ و حراست کرد. و در افواه ناس مراد از «سد سکندری» همین سدّ است. حضرت بهاءالله در لوح «قناع» خطاب به حاج محمد کریمخان کرمانی (که خود را پس از درگذشت سید کاظم رشتی جانشین و رئیس فرقه شیخیه دانست)، چنین می‌فرماید: «بشنو نصح این مسجون را و به بازوی یقین سدّ محکم متین بنا کن، شاید از یأجوج نفس و هوی محفوظ مانی و به عنایت خضر ایام به کوثر بقا فائز شوی و به منظر اکبر توجه نمایی...» (مجموعه الواح حضرت بهاءالله، چاپ مصر، ص ۷۴)

«یادداشت‌های موضوع نهم»

- (۱) وطید = راسخ، محکم، استوار
- (۲) برّایا = و مفرد آن: بریه، به معنی: خلق آدمی، آدمیان، مردمان
- (۳) زهر هلاهل (یا) زهر هلهل = زهر کشنده. (هلاهل و هلهل: گیاهی است که دارای موادی سمّی و زهرآلود و خطرناک است، نام خزنده‌ای است موهوم و خیالی که قدما بر آن بودند سمّی خطرناک و کشنده دارد.
- (۴) زخم هائل = زخم سخت و شدید و وحشتناک (و ریشه آن: هَوَل است

- به معنی: ترس، بیم، هراس، وحشت)
- (۵) عدو صائل = دشمن سرسخت، گستاخ، سرکش و مهاجم. (و ریشه آن: صول و صوله، به معنی: حمله، هجوم، قهر، غضب، غلبه، حمله بردن، غلبه کردن)
- (۶) میر وفا = مراد حضرت بهاء الله است.
- (۷) نسیاً منسیا = کاملاً فراموش، بکلی از یاد رفته و فراموش شده. (از ریشه: نسیان، به معنی: فراموشی، فراموش کردن)
- (۸) هزوء = سخریه، مسخره، ریشخند، استهزاء
- (۹) مقصوص الجناح = شکسته بال، پر و بال شکسته، پر و بال کنده شده (از ریشه، «قص» به معنی: بریدن، کندن)
- (۱۰) مرصوص = محکم بهم چسبیده، محکم، استوار، پیوسته (از ریشه «رص» به معنی: استوار کردن بنا، استوار و محکم ساختن، بر هم چسبانیدن چیزی را به چیزی و استوار و محکم کردن آن)
- (۱۱) مرکز جحد = مراد: میرزا محمدعلی غصن اکبر و ناقض اکبر است. («جحد» به معنی: انکار، اعراض، انکار و تکذیب حق کسی را کردن، حق ناشناسی کردن، چیزی را با علم و آگاهی از آن، تکذیب کردن، و «جاحد» به معنی: منکر و انکار کننده با وجود دانستن است.)
- (۱۲) مهول = ترسناک، خوفناک، هولناک، مخوف (از ریشه، «هول» به معنی: ترس، بیم، هراس)

## یادداشت های موضوع دهم

- (۱) مُحْتَقَر = خوار، پست، حقیر، ناچیز
- (۲) «یکفینا کتاب الله و...» = یعنی: کتاب خدا برای ما کافی است و قرآن برای ما بسنده است.

(۳) «لا رطبٍ...» (قرآن، سوره انعام آیه ۵۹)، یعنی: تر و خشکی نیست که در کتاب مبین خدا نیامده باشد.

(۴) «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (قرآن، سوره مائده، آیه ۳)، یعنی: امروز دین را برای شما کامل گردانیدم.

(۵) - «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ...» (قرآن، سوره عنكبوت، آیه ۵۱)، یعنی: آیا این کتاب قرآن که مابه تو، ای محمد، نازل کرده ایم برای آنان کافی و بسنده نیست؟

(۶) شیرگیر = شیرگیرنده، آنکه شکار شیر کند، دلیر، نیرومند

(۷) «لو كان نبي...» یعنی چنانچه بعد از من نبی باشد، او همانا عمر خواهد بود، گویند حدیث نبوی است.

(۸) حدیث «عشره مبشره» = ده یار بهشتی، ده نفر از اصحاب رسول اکرم

که پیغمبر به آنان بشارت رفتن به بهشت را داده است و عبارتند از: امیر المؤمنین علی، ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر، طلحه، سعد، سعید، ابو عبیده، عبدالرحمن عوف که به موجب خبر صحیح در دنیا به شرف خلعت بشارت فردوس برین مشرف و ممتاز شدند، و راوی این خبر سعید بن زید بن فضیل و یکی از ده نفر است. (لغت نامه دهخدا)

زبیر ابن عوام قریشی = از خویشاوندان و از صحابه رسول خدا بود. پس از کشته شدن عثمان، ابتدا با حضرت علی بیعت کرد ولی چندی نگذشت که ره مخالفت پیمود و با عایشه دختر ابوبکر و زوجه حضرت محمد همراه شد و سرانجام در جنگ جمل مقتول گردید.

طلحه ابن عبید الله قریشی = او از کبار اصحاب رسول اکرم بود و در حجة الوداع با پیامبر همراه بود. پس از کشته شدن عثمان در آغاز با علی ابن ابیطالب بیعت کرد ولی پس از چندی ره دشمنی پیش گرفت و با عایشه همداستان شد و در جنگ جمل شرکت کرد و کشته شد.

سعد ابن ابی وقاص قریشی = از اصحاب پیغمبر و از مشاهیر فرماندهان اسلام است و او را «فارس اسلام» می‌نامیدند. نامبرده در جنگ قادسیه بهنگام حمله اعراب به ایران در سال چهاردهم هجری (۶۳۵ میلادی) در زمان یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی و عمر خلیفه دوم اسلام، سردار سپاه اعراب بود. این جنگ فقط چهار روز بطول انجامید و پیروزی نصیب اعراب شد. سردار سپاه ایران در این جنگ رستم فرخزاد بود و خود او نیز کشته شد.

عبدالرحمن ابن عوف قریشی = او یکی از بزرگان صحابه و از «عشره مبشره» است. گویند که او هشتمین کس بود که اسلام آورد. ابو عبیده بن الجراح = او از بزرگان صحابه پیامبر اسلام و از گروه «عشره مبشره» و از اهل قریش بود و پیغمبر در باره او گفته است که او امین امت من است.

سعید بن زید بن نفیل = او از اصحاب اولیه پیامبر اسلام و از زمره «ده یار بهشتی» است که روایت آنرا از قول حضرت رسول اکرم خود او نقل کرده است.

(۹) «عثمان رفیقی فی الجنّة» = این حدیث از پیامبر اسلام درباره عثمان روایت شده است، یعنی: عثمان دوست و رفیق من در بهشت است.

(۱۰) «لَوْ اتَّخَذْتُ غَيْرَ اللَّهِ.....» = این حدیث از رسول اکرم درباره ابوبکر روایت شده است، یعنی: اگر می‌خواستم بجز خدا دوستی را بر گزینم، ابوبکر را بر می‌گزیدم. ابوبکر خلیفه اول از خلفای راشدین و پدر عایشه زوجه پیامبر اسلام است. او به روایتی چهارمین کسی است که اسلام آورد و شبی که رسول اکرم از مکه به مدینه پنهانی هجرت نمود همراه او بود و در همه جنگها و غزوات شرکت داشت و پس از رحلت پیامبر از سوی مسلمانان به خلافت برگزیده شد و در سال سیزده هجرت در شصت و سه سالگی پس از دو سال و سه ماه

خلافت، چشم از جهان فرو بست.

(۱۱) ابن عَفَّان مقتول شد = عثمان ابن عفَّان داماد پیامبر اسلام و خلیفه سوم مسلمانان از خلفای راشدین برای مدت دوازده سال خلافت کرد (۲۳ هـ. ق. - ۶۲۴ میلادی تا ۳۵ هـ. ق. - ۶۵۶ میلادی). عمر بهنگام مرگ تعیین خلیفه را به شورایی مرکب از شش تن از بزرگان اسلام محول کرد و در نتیجه عثمان که خود جزو آن شوری بود به خلافت معین گردید. در زمان او تونس و قبرس و قسمتی از خراسان و طبرستان بدست مسلمانان فتح شد. بسبب اعمال ناپسندش مسلمانان بر عثمان شوریدند و سرانجام در سال ۳۵ هـ. ق. در خانه اش او را به قتل رسانیدند.

(۱۲) «غبار تیره لیلۃ الہریر...» = لیلۃ الہریر، شبی بود که جنگ صِفین بین دو سپاه علی ابن ابی طالب و معاویه بالا گرفت و سربازان طرفین از شدت گیرودار و جنگ و جدال مانند سگ و گرگ و شغال زوزه می کشیدند و به سخن دیگر از شدت خستگی و سختی گیرودار و کارزار نفس از سینه هاشان به سختی بیرون می آمد. و «هریر» بمعنای: آواز و صدای سگ بجز پارس او، زوزه و ناله سگ و حیوانات دیگر از شدت سرما.

(۱۳) «فَتک و هَتک» = «فتک»: کشتن، نابود کردن، با سنگدلی حمله ور شدن. و «هتک»: پرده دری، رسوایی، بی حرمتی، بی آبروئی، پرده دری کردن، بی احترامی کردن، رسوا کردن.

(۱۴) «مهمول» = به معنی: ترک شده، فراموش شده، رها شده است.  
(هَمَل يَهْمِل هَمَلًا: رها شدن شتر)

(۱۵) مخمول = نامعلوم، ناشناخته، ناشناس، گمنام

(۱۶) ابوهریره = مراد عبدالرحمن بن صخرالازدی (یا الدوسی) ... صحابی (فوت در مدینه ۵۷، ۵۸ یا ۵۹ هـ. ق.) و او در غزوه خیبر مسلمانی را

پذیرفت و در آن غزوه حضور یافت. و چون گربه بسیار دوست می‌داشت و روزی رسول اکرم (ص) او را با بچه گربه‌ای در دامن دید، بدین کنیت افتخار داد (توضیح آنکه: ابوهریره به معنی پدر بچه گربه است). وی بسیار تهیدست بود و به هیچ کسب و شغل نمی‌پرداخت و دایم ملازمت خدمت رسول (ص) می‌کرد. و چون حافظه قوی داشت، احادیث بسیاری از وی روایت شده ... در خلافت عمر ولایت بحرین داشت و به روزگار عثمان قضاء مکه بدو محول شد و به زمان معاویه چندی حکومت مدینه رسول می‌راند. (فرهنگ فارسی معین)

"محدثین شیعه بر روایات او اعتماد نکنند، چه او در غزوه خیبر درک صحبت رسول (ص) کرد و بیش از چهار سال مصاحبت رسول نداشت و از مقربان و نزدیکان نیز نبود ... لکن اهل سنت و جماعت ... زبان طعن از او کشیده دارند." (لغت نامه دهخدا)

(۱۷) "اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ" یعنی: خداوندا، دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن دارد. توضیح آنکه: به اعتقاد شیعیان، پیامبر اسلام در خطبه مفصلی که در سال دهم هجرت در محلی به نام غدیر خم بین مکه و مدینه در هنگام بازگشت از آخرین حج خود (حجّة الوداع)، علی ابن ابی طالب را وصی و جانشین و خلیفه امت خویش معین نمود و از جمله فرمود: "اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ و عَادِ مَنْ عَادَاهُ." (لغت نامه دهخدا - محاضرات، جلد اول، ص ۲۲)

(۱۸) "لَعَنَ اللَّهُ النَّاقَةَ وَ رَاكِبَهَا وَ قَائِدَهَا" - یعنی: لعنت کند خدا شتر و راکب و راهبرنده آن را. توضیح آنکه این جمله: " اشاره به حدیث مروی از رسول الله است که در ضمن اخبار از وقایع بعد از خود در باره جنگ جمل فرمود: " لَعَنَ اللَّهُ النَّاقَةَ وَ رَاكِبَهَا وَ قَائِدَهَا." مقصود از ناقه همان شتر عسکر نام و راکب آن عایشه بود. و به شرحی که

در تواریخ مسطور است، عایشه در حین سوار شدن بر ناقه در مکه پرسید، نام این شتر چیست؟ گفتند: عسکر. عایشه گفت: آه این همان است که حضرت رسول (ص) او و راکبش را لعنت فرمود، من هرگز بر این شتر سوار نمی شوم. ولكن طلحه و زبیر او را به سخنان بسیار قانع کردند تا بر عسکر سوار شد". (محاضرات، جلد اول، ص ۱۸، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع)

(۱۹) تَلال و مفرد آن: تَلّ = تپه، تپه بلند، زمین بلند، و قِفار و مفرد آن: قَفَر = بیابان بی آب و گیاه و تهی از مردم.

(۲۰) "وَ الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ"، بر عرش خلافت ... استقرار یافت = (قرآن، سوره اسراء، آیه ۶۰) یعنی: درخت نفرین شده که در قرآن از آن یاد شده است. در تفاسیر اسلامی شیعیان، این شجره ملعونه از جمله به خلفای بنی امیه تفسیر شده است. زیرا معاویه سر سلسله آن خاندان، خلافت مسلمین را از علی بن ابی طالب، چهارمین خلیفه از خلفای راشدین به غضب بستد و خود بر سریر خلافت بنشست. (به توضیح حرف "ز" در موضوع دهم ر.ک.)

(۲۱) "الْفَاطِمَةُ بِضِعَّةٍ مِّنِّي... گریست تا هلاک شد" = فاطمه دختر پیامبر اسلام ملقب به زهرا (یعنی سپید روی) در سال هجدهم قبل از هجرت در مکه به دنیا آمد و به سال یازدهم بعد از هجرت درگذشت. با علی بن ابی طالب ازدواج کرد و از وی چهار فرزند با نام های حسن و حسین و امّ کلثوم و زینب پا به عرصه وجود نهادند. فاطمه از سوز هجران و درد فراق پدر یعنی پیامبر اکرم پیوسته گریان و نالان و خانه نشین بود تا سرانجام پس از شش ماه بعد از وفات آن حضرت، بدرود حیات گفت. از رسول اکرم روایت شده که در باره فاطمه زهرا چنین فرموده است: "الْفَاطِمَةُ بِضِعَّةٌ مِّنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي" یعنی: فاطمه پاره ای از گوشت من است. و هر کس او را آزار دهد، گویی مرا آزار داده است.



(۲۲) بیت الحَزَن یا (بیت الاحزان) = کنایه از خانه‌ای است که یعقوب برای خود برگزید و در آن خانه می‌نشست و از سوز فراق یوسف می‌گریست، خانه غم، مجازاً خانه هر عاشق محجور و بازداشته شده، خانه‌ای که در آن اندوه و مصیبت باشد (لغت‌نامه دهخدا)

(۲۳) و عایشه بی‌باک به حرب آن جمال پاک... شتافت = (به توضیح حرف "و" در موضوع دهم ر.ک)

(۲۴) و به "تَجَمَّلَتْ وَ تَبَغَّلَتْ وَ لَوْ عِشْتَ تَفَيْلَتْ"، معزز و مکرم گشت = و این یک مصراع از ابیاتی است که ابن عباس خطاب به عایشه قرائت کرد... و آن چنان بود که چون حضرت امام حسن در سال پنجاه و یک هجری بواسطه سوده الماس که زوجه آن حضرت بنام اسماء باو داد، مسموم شد و وفات یافت، اصحاب خواستند جسد آن حضرت را در جوار قبر حضرت رسول دفن کنند اما عایشه زوجه رسول الله مانع شده بر استری سوار شد و با همراهان خود سر راه بر اصحاب گرفت... ابن عباس یا یکی دیگر از اصحاب به اختلاف روایات، اشعاری خطاب به عایشه گفت و خواند که از آن جمله این مصراع است "تَجَمَّلَتْ وَ تَبَغَّلَتْ وَ إِنْ عِشْتَ تَفَيْلَتْ"، یعنی: ای عایشه، تو یک روز بر شتر سوار شدی و جنگ جَمَل را راه انداختی و با امیر المؤمنین به مخالفت برخاستی و امروز هم بر استر سوار شده و مانع از دفن امام حسن مُجْتَبی در جوار قبر حضرت رسول الله می شوی و اگر زنده بمانی بر فیل سوار خواهی شد و فتنه دیگر بپا خواهی کرد." (محاضرات - جلد اول ص ۱۳ و ۱۴ - عبدالحمید اشراق خاوری) توضیح آنکه: ابن عباس نبیره عموی رسول اکرم است - جَمَل شتر و بَعَل استر است.

(۲۵) سیف صارم ابن آكلة الاکباد = سیف صارم به معنی: شمشیر برنده است، و مراد از "ابن آكلة الاکباد" معاویه است. (به توضیح حرف "ه" در موضوع دهم ر.ک.)

(۲۶) در لیلۃ الهَریر نار سَعیر بر افروخت = درباره "لیلۃ الهَریر" به یادداشت شماره ۱۲ ر. ک.، و سَعیر در لغت بمعنای: دوزخ، جهنم، آتش سوزان، آتش فروزان و همچنین طبقه چهارم از طبقات هفتگان، دوزخ آمده است. و برخی از مفسرین نامهای طبقات هفتگانه دوزخ را چنین آورده‌اند:

- ۱ - جهنم (جای اهل کبایر که بی توبه مرده‌اند)
- ۲ - لُطی (جای ستاره‌پرستان) آتش، زبانه آتش، دوزخ
- ۳ - حُطْمه (جای بت‌پرستان) آتش سخت سوزنده، دوزخ
- ۴ - سَعیر (مکان ابلیس و تابعین او) آتش افروخته و سوزان، زبانه آتش، جهنم
- ۵ - سَقَر (جای ترسایان)
- ۶ - جحیم (محلّ مشرکان) آتش سخت شعله زن، آتش بزرگ، دوزخ
- ۷ - هاویه (منزل منافقان و زندیقان و کفار) هوا و جو، آنچه میان آسمان و زمین است، آتش، دوزخ (لغت نامه دهخدا)

(۲۷) هَزَله و رَذَله و خَذَله خوارج کرد = هَزَله و مفرد آن: هازل، به معنی: بیهوده گو. رَذَله و مفرد آن: رذیل و رذل، به معنی: پست و فرومایه، خَذَله و مفرد آن: خاذل، به معنی: خوار و درمانده

توضیح آنکه: همان گونه که در توضیح حرف "ز" و حرف "ط" در موضوع دهم آمده است، در اثر وقوع جنگ صِفین و در پی آن موضوع حکمیت و برنده شدن معاویه، بسیاری از هواداران و اَجَلَه پیروان علی ابن ابی طالب به هیجان آمدند و آشفته و پریشان شدند و سر به شورش و عصیان بلند کردند و از علی و معاویه هر دو، روی بر تافتند و به خوارج مشهور شدند و به کلی از صراط مستقیم دور و بر کنارگردیدند.

(۲۸) «حیف» = جور و ستم، ظلم و بیداد، ستم رواداشتن، بیداد کردن، و

حَیْف و مَیْل: ظلم و بیداد و انحراف از حقّ، تفریط  
 (۲۹) این کلمه خنجرکین شد و در ارض طفّ ... آن فضیحهٔ عظمی را بر پا  
 نمود = در اینجا مراد از "خنجرکین"، کینه و دشمنی یزید بن معاویه  
 است که سبب آن گردید که در سرزمین کربلا یا ارض طفّ، سر امام  
 حسین، امام سوم شیعیان فرزند فاطمهٔ زهرا و علی ابن طالب را از  
 بدن جدا کردند و همزمان علّت آن همه ظلم و ستم و شهادت حدود  
 هفتاد و دو تن از یاران اش گردیدند. و این رویداد در روز جمعه دهم  
 ماه محرّم سال ۵۱ هجرت به وقوع پیوست.  
 (۳۰) امّت مرحومه یا امّت مرحوم = گروه پیروان رحم شده،  
 مسلمانان. (فرهنگ فارسی معین)